



فرزند ملت

گزارش - خاطره‌هایی درباره دکتر احمدی نژاد

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

گزارش - خاطره هایی درباره ی دکتر احمدی نژاد
روزگاری شد و کس مرد ره عشق ندید!

منبع : رجانیوز
طراح و صفحه آرائی: حامی دکتر احمدی نژاد

۱

۲

۳

گزارش - خاطره هایی درباره ی دکتر احمدی نژاد
روزگاری شد و کس مرد ره عشق ندید!

۴

۵

به نام خدای مهربان

به جای مقدمه

سخنی با دکتر محمود احمدی نژاد

جناب آقای دکتر احمدی نژاد!

می دانیم که از خواندن برخی از این نوشته ها اعصابتان به هم می
ریزد. شاید لعنو نفرینمان هم بکنید که چرا زندگی خصوصی شما را توی
ویترین گذاشتیم تا همه ببینند. اما به ما حق بدهید.
ما، جوانان دانشجوی ایرانی هدفی جز روشن کردن اذهان عمومی نسبت
به کسی که چهار سال رئیس جمهور آنها بوده است، نداشته ایم. تنها جرم
ما اگر دادگاهی تشکیل شود و محاکمه شویم، این است و بس!

در طی این چهار سال، جسته و گریخته، خاطراتی از کارها و عملکرد شما به گوش مردم رسیده. خوش‌شانسی ما این بود که صحبت‌های خصوصی پسران، علیرضا با چند نفر از دوستانش ضبط شده و در اختیار ما قرار گرفت. این نوار زوایای پنهان زیادی از شخصیت احمدی نژاد را برایمان شناساند و تشنه‌ترمان کرد تا در مورد شما بیشتر بدانیم. برای همین بچه‌ها کلی دوندگی کردند تا این گزارش -خاطرات را بدست آوردند. حاصل این تلاش‌ها؛ مصاحبه با آقایان؛ دکتر لنکرانی؛ وزیر محترم بهداشت که هنوز روحیه‌ی دانشجویی خود را حفظ کرده‌اند، دکتر الهام؛ وزیر دادگستری، مهندس فتاح؛ وزیر نیرو، آقای رضایی؛ منشی مخصوص شما در شهرداری و ریاست جمهوری، آقای کریمیان؛ راننده‌ی شما در شهرداری و ریاست جمهوری، آقایان آشتیانی، معاون مراسمات و تشریفات ریاست جمهوری و غرق‌ی؛ رئیس رسیدگی به شکایات مردمی ریاست جمهو بچه‌ها، حاضر به صحبت در مورد شما شدند.ری و.... بود.

این عزیزان پیه‌ی خشم، ناراحتی و برخوردتان را به جان خریده و با اصرار و دوندگی البته تمام موارد ذکر شده در این کتابچه مستند بوده و حتی کلمه‌ای از خودمان از قول و البته تمام موارد ذکر شده در این کتابچه مستند بوده و حتی کلمه‌ای از خودمان از قول و فعل شما، جناب دکتر ذکر نکرده‌ایم.

حالا با این اقدام، فقط پیش شما شرمنده‌ایم. اما اگر این خاطرات و نکات کاری و رفتاری شما را منعکس نمی‌کردیم، پیش وجدان و بالاتر خدایمان شرمنده می‌شدیم. خیلی از ما تا به حال شما را از نزدیک ندیده‌ایم. ولی به شما اعتقاد داریم. و افسوس می‌خوریم که کاش دستان باز بود و شما را آن‌طور که هستید و آن‌طور که برای مملکت و مردم خدمت می‌کنید، می‌شناختیم و به دیگران هم می‌شناساندیم. از انرژی هسته‌ای و فشارهایی که سر آن قضیه متحمل شده و مقاومت

هایی که کرده اید تا پشت پرده های ساخت و پرتاب ماهواره ی امید و شکوفایی دانشمندان ایرانی که تا چند سال پیش حتی خوابش را هم نمی دیدیم. از سهمیه بندی بنزین گرفته تا هدفمند کردن یارانه ها که باید در دولت های قبلی انجام می شد و شجاعت انجامش را نداشتند. از سفرهای استانی و طرح هایی که تصویب کردید و به نتیجه رسید یا آنهایی که به خاطر کم کاری و شاید عناد و دشمنی برخی، تعدادی از آنها به نتیجه نرسید و خون به دل شما کرد، از سفرهای خارجی و اقتدارتان در برخورد با اجانب به عنوان نماینده ی ایران و...

از خدا می خواهیم این کتابچه، تبدیل شود به یک کار فرهنگی از طرف اهل فن برای شناساندن یکی از مفاخر ایران زمین به نام "محمود احمدی نژاد".

جمعی از دانشجویان مستقل دانشگاههای ایران

۸

دکتر ارادت زبیدی به امام رضا علیه السلام دارد. تا قبل از عهده داری شهرداری تهران، به همراه خانواده اش، با پیکان مدل پایین و بعدها پژو ۵۰۴ مدل ۱۹۷۹ میلادی که هنوز هم اتومبیل شخصیشان همان است، به پای بوسی امام رضا علیه السلام می رفتند. در زمان شهرداری تهران با هزینه ی شخصی، ماهی یک بار به زیارت ثامن الحجج علیه السلام می رفت. به این صورت که از فرودگاه مستقیم به حرم مشرف می شد. یکی - دو ساعت زیارت می کرد. به فرودگاه برمی گشت و با پرواز همان روز مشهد-تهران، بر می گشت. توقف طولانی مدتِ دکتر در مشهد، زمانی بود که با خانواده اش می رفت. به محض پیروزی در انتخابات ریاست جمهوری و استقرار در مقام ریاست جمهوری، اولین کاری که کرد، رفتن به پای بوسی امام رضا علیه السلام بود. اولین جلسه ی

هیئت دولت را هم در حرم حضرت علی بن موسی الرضا برگزار کرد. باین مقدمه که یکی از دلایل اقتدار و پیشرفت ایران بهره مندی از توجهات امام هشتم علیه السلام است. و ما در اولین جلسه ی هیئت دولت از ایشان کمک می خواهیم.

۹

آن زمان من مسئول فرهنگی دانشگاه علم و صنعت بودم. برای دیدار از مناطق جنگی جنوب، دانشجویها را به خوزستان برده بودیم. دکتر هم به همراه یکی - دونفر دیگر از اساتید به دعوت ما آمده بودند. شب اول جای مناسبی برای اسکان نبود. بچه هارا درس کارون اسکان دادیم. پتو هم به اندازه ی کافی نبود. آن شب تا صبح من و دکتر نشستیم با هم به صحبت کردن. انگار یکی از ماها بود. اصلاً "به روی خودش نیاورد جایی برای استراحت و پتویی برای گرم شدن ندارد.



شب بعد هم برای اسکان دانشجویها به مشکل برخوردیم. بعد از کلی دوندگی بالاخره جایی پیدا کردیم و دانشجویها را اسکان دادیم. یکی از بچه ها کسالت شدیدی پیدا کرده بود و باید او را به یک مرکز درمانی می رساندیم. دکتر که متوجه مشغله ی زیاد ما شده بود، گفت آن دانشجوی را برای معالجه به یک بیمارستانی -جایی می رساند. وقتی برگشتند، آن دانشجوی به دوستانش گفته بود، پول ویزیتش را دکتر، خودش حساب کرده و به او اجازه نداده دست به جیبش ببرد! آن شب قرار بود شام را از جایی خارج شهر برایمان بیاورند. وقتی آوردند، دیدیم یخ کرده. با وجود خستگی زیاد، با چند نفر از بچه ها دیگ غذا را بردیم داخل آشپزخانه ی محل اسکان تا دوباره گرم کنیم. دیدیم دکتر هم آمد داخل خسته و مستأصل گفتیم: نه! آقای دکتر! شما بفرمایید. الان غذا را می

آوریم. دکتر بدون توجه به تعارف ما آمد تو و شروع کرد به کمک به ما تا غذا را گرم کنیم. داخل ظرف ها بکشیم و بین دانشجوها توزیع کنیم.

۱۰

در مراسم اختتامیه ی اردوی جنوب، از طرف دانشگاه به اساتیدی که همراهان آمده بودند، نفری یک لوح تقدیر و یک سکه ی بهار آزادی دادیم. بعد از بازگشت از اردوی جنوب، دکتر مرا به اتاقش خواست و گفت می خواهد به واحد فرهنگی دانشگاه کمک کند. مبلغی معادل بهای سکه را که داخل پاکتی گذاشته بود داد دستم.

۱۱

هر وقت دانشگاه از اساتید تقدیر می کرد، مبلغی پول یا سکه به آنها هدیه می کرد، دکتر آن را به بهانه های مختلف با همان عنوان هدیه به خدماتی ها می داد.

۱۲

در سال ۶۹-۱۳۶۸ دانشگاه علم و صنعت زمینی را از سازمان تبلیغات خریده بود تا بین اساتید و کارمندان دانشگاه تقسیم کند. اسم دکتر هم در فهرست بود. اما ایشان از دانشگاه خواست اسمش را خط زده و سهیه اش را به کس دیگری بدهند.

۱۳

یکی از رفتارهای جالب دکتر این است که از زمان شهرداری تا به حال که رئیس جمهور است، ریالی حقوق از تصدی این پست ها نگرفته. و به همان حقوق استادی دانشگاه سهیه اش را به کس دیگری بدهند کفایت می کند.

۱۴

دکتر عادت ندارد کارهای شخیصش را به کسی واگذار کند. خدماتی‌ها از خدا شان هست که دکتر به آنها کار بسپارد. اما بارها شده وقتی مثلاً "با تلفن کار دارد و گوشی دور از دسترسش هست، به منشی و خدماتی‌ها که آنجا برای انجام وظیفه ایستاده‌اند، نمی‌گوید گوشی را به من بده! خودش بلند شده دور زده. گوشی را برمی‌دارد!

۱۵

باغبان خانه‌ی رییس جمهور، خود دکتر است. توی حیاط خانه اش باغچه درست می‌کند. خاک و کود می‌ریزد و گل و سبزی و نهالِ درخت می‌کارد.

۱۶

دکتر گاهی تسبیح، انگشتر و حتی کاپشنی که می‌پوشد را هدیه می‌دهد. یعنی مردم نامه می‌نویسند. از او می‌خواهند. او هم از ما، کارمندانِ دفتر می‌خواهد به او هم از ما، کارمندانِ دفتر می‌خواهد به‌آدرسِ درخواست کننده پست کنیم. برای خودش هم دوباره یکی دیگر تهیه می‌کند. یک بار به شوخی به بچه‌های دفتر گفتم: ریاست جمهوری از لحاظ اقتصادی خیلی به ضرر دکتر بوده. چون دکتر از وقتی رئیس جمهور شده خرج و مخارجش کمتر نشده که بیشتر هم شده!

۱۷

آن موقع‌ها که دکتر شهردار بود، خبرنگاری از ایشان پرسید چرا از شهرداری حقوق نمی‌گیرد؟ دکتر گفت چون کارمند دولت است و حقوق استادی دانشگاه برای او کافی است. خبرنگار: شما فرزنددارید. فرزندان شما نیاز به حمایت شما دارند. دکتر: هم من و هم همسرم که فرهنگی است از دولت حقوق می‌گیریم. بسمان است. وظیفه‌ی ما این است مگر پدر من به من کار و خانه داد. خودم زحمت کشیدم. درس

خواندم. کار کردم. تلاش کردم تا توانستم با زحماتم یک خانه ی قسطی بخرم. بچه های من هم خودشان باید تلاش کنند.

۱۸

یک روز دکتر خاطره ای را از دوران جوانیش برای راننده اش تعریف کرد: به یاد ندارم هیچ وقت به پدرم گفته باشم به من پول بده. حاجی همیشه خودش پول توی جیب همه ی بچه هایش می گذاشت. صبح ها که بلند می شدیم، می دیدیم پنج تومان - ده تومان توی جیبمان گذاشته. در دوران دانشجویی، یک روز می خواستم کتاب بخرم.. پول خرید کتاب صد و پنجاه - دو سیست تومان بود. غیر از ده تومانی که حاجی آن روز توی جیبم گذاشته بود، پول دیگری نداشتم. کتاب هم برایم ضروری بود. طبق معمول چیزی از حاجی نخواستم. گفتم توکل بر خدا. آدم بیرون از خانه. سر خیابان که رسیدم، اتومبیل یکی از دوستانم که قبلاً "مبلغی به او قرض داده بودم جلوی پایم ترمز کرد. گفت: آقا محمود! بیا بالا. همین طور که رانندگی می کرد و صحبت می کردیم، بدون آن که من چیزی بگویم، صد و پنجاه تومان گذاشت روی داشبرد و گفت: یادت هست چند وقت پیش صد و پنجاه تومان به من قرض داده بودی؟! خدا را شکر کردم و پول را گذاشتم توی جیبم.

۱۹

دکتر در هر شرایطی که هست، سر زمان مقرر باید برود و مادرش را ببیند. زمانی که پدرش زنده بود، هم همین برنامه را داشت. مرتب بهشان سر می زد. دست خالی هم نمی رفت. میوه یا شیرینی یا....

۲۰

می خواست برود دیدن مادرش. در مسیر منزل مادر، وانت باری که هندوانه ی نوبرانه می فروخت، دیدند. دکتر از راننده خواست ماشین

را نگه دارد. پیاده شد و به سمت وانت بار رفت. اما راننده دید که دکتر دست خالی برگشت. وانت بار رفت. اما راننده دید که دکتر دست خالی برگشت. از او سؤال کرد که: آقای دکتر! پس چرا نخریدید؟ دکتر جواب داد: کیلویی.... تومان می گفت. گران بود. نخریدم!

۲۱

در زمان شهرداری یک بار دکتر آنفولانزای سختی گرفته و نتوانسته بود سرکار بیاید. ما؛ بچه های بهداری تصمیم گرفتیم به دیدنش برویم. وقتی داخل خانه اش شدیم، دیدیم آقای لاریجانی و آقای ولایتی هم به دیدنش آمده اند. دکتر روی یک تشک خوابیده بود. دکتر روی یک تشک خوابیده بود. گوشه ی اتاق هم یک بخاری کوچک گازی روشن بود. کف اتاق با فرش ماشینی فرش شده بود. نه از میز و صندلی خبری بود و نه از مبلمان. از دیدن خانه و زندگی دکتر همگیمان حسابی جا خوردیم. خانه های ما کارمندان شهرداری که آن زمان ماهی سیصد - چهارصد تومان حقوق خانه های ما کارمندان شهرداری که آن زمان ماهی سیصد - چهارصد تومان حقوق می گرفتیم، خیلی بهتر از خانه ی شهردار تهران بود.

۲۲

دختر دکتر، در زمان ریاست جمهوری پدرش به خانه ی بخت رفت جهیزیه اش مثل جهیزیه ی اغلب دخترانی که پدرانشان کارمند ساده هستند، بود.

۲۳

وقتی دختر دکتر ازدواج کرد، همه منتظر بودیم از طرف نهاد یک خانه به آنها در جهیزیه ی اغلب دخترانی که پدرانشان کارمند ساده هستند، همان پاستور بدهند. اما آنها در یکی از محلات تهران خانه ای اجاره کرده و در آنجا زندگی جدیدشان را شروع کردند. چند باری دکتر برای دیدن

دخترش به منزلشان رفت و هر بار ما؛ بچه های حفاظت توی در دسر می افتادیم. اینکه باید دکتر را از مسیری می بردیم که شناخته نشود. و برای دختر و دامادش از لحاظ امنیتی مشکلی به وجود نیاید. اما با همه ی اینها باز مردم متوجه شدند. ممکن بود از طرف ضد انقلاب برایشان خطرناک باشد. آن قدر به دکتر فشار آوردیم تا بالاخره پذیرفت آن دو بیایند بنشینند در طبقه ی دوم منزل یکی از کارمندهای نهاد در پاستور. داماد دکتر ماه به ماه کرایه ی آن جا را به حساب نهاد واریز می کند.

۲۴

پدر دکتر مثل مردم عادی زندگی می کرد. نه محافظی، نه محل زندگی خاصی. دم در یک چارپایه می گذاشت. می نشست روی آن و با مردم محل خوش و بش می کرد. انگار نه انگار که پدرِ ریس جمهور مملکت است.

۲۵

وقتی پسر بزرگ دکتر، مهدی وقت سربازیش شد، چون بچه های سپاه او را می شناختند، ارتش را انتخاب کرد تا مثل سایر سربازان خدمت کند.

۲۶

خط تلفن پسر دکتر، اعتباری و ۰۹۱۹ است.

۲۷

برای نماز عید فطر رفته بودم مصلا. آن روز هوا ابری و بارانی بود. در حین صحبتهای آقا (مدظله العالی)، باران شدیدی گرفت. با این که کارت ویژه داشتم تا در جایگاه مسئولین بنشینم، از آن استفاده نکرده، همراه مردم عادی بودم. با گرفتن باران و به محض تمام شدن صحبت های آقا، هر کس دنبال سرپناهی بود تا کمتر خیس شود. توی آن شلوغی و بدو بدو، همراه مردم به هر سمتی کشیده می شدم. یک دفعه یکی از پشت زد

روی شانه ام. برگشتم. دیدم دکتر با دو پسرش هستند. رفتیم نشستیم یک گوشه که موکت پهن بود تا باران بند بیاید. پسر دکتر کفشهایش را درآورد بگذارد روی هم. دیدم کف کفشش سوراخ است. نگاهم سُرخورد به پیش. جورابش هم خیس خالی شده بود. تا دکتر دید من متوجه پارگی کف کفش پسرش شده ام، سریع کفش را برگرداند. دکتر آن موقع شهردار تهران بود.

۲۸

زمانی که فقط استاد دانشگاه بود، همراه سایر اساتید از غذای سلف دانشگاه استفاده می کرد تا دکتر دید من متوجه پارگی کف کفش پسرش شده ام، سریع کفش را برگرداند. گاهی وقت ها هم که کلاس نداشت، برای ناهار به خانه می آمد. وقتی شهردار شد، به همسرش گفت: حاج خانم! از این به بعد زحمت شما زیاد می شود. وقتی شهردار شد، به همسرش گفت: حاج خانم! از این به بعد زحمت شما زیاد می شود. باید ناهار مرا درست کنی. بیرم سر کار! همسرش هم استقبال کرد.

۲۹

شهردار که شد، صبح ها که از خانه بیرون می آمد، ظرف ناهارش همراهش بود. بعضی وقتها که ظرف غذا را فراموش می کرد، راننده چون عادت کرده بود، از او سراغ ظرف را می گرفت. آن وقت دکتر از یادآوری راننده تشکر می کرد. ظرف را از پشت در برمی داشت و می گذاشت داخل ماشین. دکتر هنوز هم ناهارش را از خانه اش می برد.

۳۰

از وقتی استاندار شده بود، من هم به عنوان محافظ در خدمت ایشان بودم. مدتی زمانی که از همراهی من با دکتر گذشت، متوجه شدم ایشان در مراسم و مهمانی ها خیلی کم از پذیرایی ها استفاده می کند.

یک بار به تبعیت از ایشان من هم کمتر از همیشه خوردم. از مراسم که بیرون آمدم، دکتر که متوجه کم خوردن من شده بود، رو کرد به من و گفت: حلالیت نمی کنم اگر جایی رفتیم و شما به خاطر من سیر نخوردی! گفتم: این طور که نمی شود. شما چیزی نخورید و ما شکممان را سیر کنیم. دکتر گفت: مسئولیت من با شما فرق می کند!

۳۱

ما، خدماتی ها تا قبل از این که دکتر رئیس جمهور شود، هیچ عزت و آبرویی در تشکیلات ریاست جمهوری نداشتیم. حتی به ما اجازه نمی دادند با کارمندا غذا بخوریم. می گفتند بروید یک سالن دیگر! تا چه رسد به سایر امکانات.. ما هر چه داریم از این مرد داریم. با این که اصلاً نمی بینیمش اما از وقتی او به اینجا آمد، به دستور ایشان در توزیع امکانات فرقی بین ما و کارمندا نیست. از صندوق قرض الحسنه گرفته تا مجتمع تفریحی، بن کارمندی و....

۳۲

ما؛ شش نفر بودیم که مدرک کارشناسی ارشدمان دستمان بود. اما هنوز کاری پیدا نکرده بودیم. بعد از مدتها این در و آن در زدن، یکی از بچه ها پیشنهاد داد برویم دانشگاه علم و صنعت پیش آقای احمدی نژاد که یکی از اساتید آنجا بود و ما را هم می شناخت. تا شاید او بتواند کاری برایمان دست و پا کند. رفتیم پیش این استاد. حسابی تحویلمان گرفت. گوشی تلفن را برداشت. به چند نفر زنگ زد. کلی هم از ما تعریف کرد اما کسی برای ما کاری سراغ نداشت. تا این که آخرین نفری که استاد با او تماس گرفت، گفت کاری هست اما دستمزدش پایین و فقط ۸۰ هزار تومان است. که در حد حقوق یک کارگر بود. چون هر شش نفرمان احتیاج داشتیم، به ایشان گفتیم اشکالی ندارد، ما را معرفی کنید استاد، نامه ای نوشت و ما را معرفی کرد. ما هم خدا حافظی کردیم

و آمدیم بیرون از اتاق. اما استاد بعد از تلفن آخری، رفته بود توی خودش. به خاطر اینکه نتوانسته بود برای ما کار مناسبی پیدا کند، معذب بود.

۳۳

در شهرداری تهران پیرمردی آبدارچی بود که از زمان قبل از انقلاب آنجا کار می کرد. این پیرمرد وقتی می خواست باز نشسته شود، روزهای آخر حضور در سر کارش، یک روز دکتر از منشی اش خواست برای او یک لوح تقدیر و چند سکه ی بهار آزادی تهیه کند. بعد در جلسه ی شورای معاونان شهرداری که در شهرداری تقریباً "شبه هیئت دولت است، از طرف شهرداری از این آبدارچی تقدیر کرد. پیرمرد که تا آن روز نه در رژیم سابق و نه بعد از پیروزی انقلاب کسی از مسئولان شهرداری تحویلش نگرفته بود، باورش نمی شد، این تقدیر، از او و به خاطر او باشد.

۳۴

می خواست به طلبه های قم کمک بلا عوض بکند. از یکی از منشی ها خواست تا تعداد طلبه ها را از حوزه سؤال کند. منشی بعد از اعلام آمار طلبه ها، پیشنهاد کرد به جای آن، مبلغی به صندوق قرض الحسنه طلبه ها کمک شود تا طلبه های نیازمند از آن استفاده کنند. طرح منشی را بهتر دید. فوری دستور کمک بلا عوض به صندوق، دو برابر آنچه برای وام در نظر گرفته بود را صادر کرد.

۳۵

در سفر دکتر به حج تمتع، خیلی از مسئولین دلشان می خواست او را همراهی کنند. اما فهرست دکتر جالب بود. کسانی در فهرست دکتر بودند که حتی خوابش را هم نمی دیدند. یکی از آنها باغبان نهاد بود که چون همزمان عازم سفر عتبات عالیات بود، نتوانست دکتر را همراهی کند! در آن سفر حج، همه ی مسافران و کادر پرواز؛ از خلبان و کمک خلبان گرفته تا

مهمانداران و خدومه های هواپیما حج واجب به جا آورده و حاجی شدند.

۳۶

پسر کوچک دکتر شش-هفت ساله بود که نماز خواندن را یاد گرفت. غروبها می نشست جلوی تلویزیون. جانمازی را که پدر و مادر برایش خریده بودند، پهن می کرد کنار تلویزیون و همراه نمازی که از امام پخش می شد، نماز می خواند. همیشه بعد از نماز یک هدیه زیر جانماز انتظارش را می کشید. از یک دانه شکلات گرفته تا ماشین بازی کوچک.

۳۷

بچه های دکتر در هر مقطع از زندگی شان بسته به سن و سالشان از پدریک جور هدیه می گرفتند. علی رضا تعریف می کرد که در مقطع راهنمایی پنج جلد از بیست و دو جلد دایره المعارف هندسه را از پدر هدیه گرفته بود. دکتر شب ها که به خانه می آمد و علی رضا را مشغول حل تمرینات هندسه می دید، یک راه حل ساده تر می داد و او را ذوق زده می کرد. چون خودش هم هندسه دوست داشت، هر وقت فرصت می کرد، با پسر کوچکش می نشست به حل تمرینات هندسه!

۳۸

یک بار دکتر به دیدن پدرش رفت. مادر دکتر برای زیارت به همراه برادر بزرگ دکتر به مشهد رفته بود. برای همین محافظان و راننده اش هم همراه دکتر به داخل خانه رفتند. شام همراهان دکتر که چلو جوجه کباب بود، از سپاه به آنجا آمد. بچه ها سفره انداختند و مشغول خوردن شدند. اما هر چه اصرار کردند، دکتر و پدرش سر سفره نشستند. با اینکه غذا زیاد هم بود! دکتر صبر کرد. بعد از این که همراهان دکتر غذایشان را خوردند، غذایی را که مادر برای پدر آماده کرده و توی یخچال گذاشته بود، گرم کرد و با پدرش آن را خوردند. همزمان با غذای بچه ها هم نخوردند، که

به خاطر مختصر بودن غذای دکتر، بچه‌ها معذب نشوند!

۳۹

پدر دکتر مرد قاطعی بوده و بچه‌هایش از او حساب می‌بردند. در عین حال این اقتدار پشتوانه‌ی خوبی برای بچه‌هایش محسوب می‌شد. با پدر دکتر رفته بودم زیارت امام رضا(ع). پیرمرد از هر دری صحبت می‌کرد. از گذشته و کارگاه آهنگریش. از بچه‌هایش. اینکه همگی خوب و خداترس هستند. اما بین‌شان از محمود راضی‌تر بود. زمانی که پدر دکتر از دنیا رفت، من یاد آن سفرمان افتادم. در مراسم ختم، در گوش دکتر گفتم در سفر مشهد پدرتان می‌گفت از شما خیلی راضی است. از شنیدنش صورت دکتر پر از رضایتمندی شد.

۴۰

مادرش را آورده بوده بودند چشم پزشکی درمانگاهی در نزدیکی پاستور. دکتر آن روز سرش شلوغ بود و نمی‌توانست برای دیدن مادرش به درمانگاه برود. از یکی از محافظ‌ها خواست تا هماهنگ کند، مادرش را به آنجا بیاورند. وسط جلسه به دکتر گفتند مادرش آمده. دکتر رفت. مادرش را همان داخل ماشین دید. قربان صدقه‌ی همدیگر رفتند و بعد مادرش رفت. بعد از رفتن مادرش دکتر گفت: آدم به هر سنی برسد پیش پدر و مادرش باز هم بچه است. فرقی هم نمی‌کند چه پست و مقامی داشته باشد.

۴۱

دکتر به بچه‌های دفتر سپرده، تلفن تنها کسی را که در تمام ساعات کاریش، حتی در مهمترین جلسات دولتی هم که باشد، وصل می‌کنند، تلفن مادرش است. دکتر حتی اگر شده، در حد یک سلام و علیک و عذرخواهی از اینکه وسط جلسه است و بعداً تماس می‌گیرد، به

تلفن مادرش پاسخ می دهد.

۴۲

پسر کوچک دکتر، علی رضا در زمان شهرداری دکتر، دبیرستانی بود. مثل سایر بچه مدرسه ای ها، فاصله ی خانه تا مدرسه را با اتوبوس می رفت و می آمد. بعد از ریاست جمهوری پدرش، بچه های سپاه با اصرار برایش محافظ گذاشتند. یک روز با راننده ی پدرش درددل کرد که: آن موقع که با اتوبوس رفت و آمد می کردم، بین مردم بودم. ولی الآن گرفتار شدم. کی بشود آن روزها دوباره بیاید.

۴۳

در شهرداری بعد از ظهرها یک عصرانه ی مختصری می خوردیم. دکتر هم با ما سرسفره می نشست و نان و پنیر و گوجه می خورد. یک روز پنججاه هزار تومان به من که منشی مخصوصش بودم داد و گفت: این مبلغ برای آن نان و پنیر و گوجه ای است که بعد از ظهرها می خورم. این پول را بگذار برای آن. هرچه گفتم دکتر روزی یک خورده نان و پنیر و گوجه که این قدر نمی شود، توجه نکرد.

۴۴

یک روز دکتر ۵۰۰ هزار تومان پول به من داد و از من خواست آن را به حساب دولت واریز کنم. وقتی علتش را سؤال کردم، توضیح داد که در طول مدت ریاست جمهوریش برای احترام به مهمانها، به خصوص مهمانهای خارجی مجبور بوده از پذیرایی ها استفاده کند.

۴۵

شهرداری برای کارمندان و خانواده هایشان سفر زیارتی تدارک دیده بود. تمام کارکنان و خانواده هایشان با هواپیما به این مسافرت رفتند جز

خانواده‌ی شهردار که دکتر با هزینه‌ی خودش آنها را با قطار فرستاد.

۴۶

در سفر زیارتی مشهد که شهرداری برای خانواده‌ی کارکنان تدارک دیده بود. همه، حتی خانواده‌ی دکتر در هتلی اسکان داده شدند که طرف قرارداد با شهرداری بود. روز آخر، دکتر صورت حساب مربوط به اسکان خانواده اش را از هتل گرفت و از جیب خودش پرداخت.

۴۷

برای کار به عنوان منشی دکتر رفته بودم نهاد ریاست جمهوری. قبل ترها از پذیرایی‌های ریاست جمهوری و بریز و پباش‌های آنجا زیاد شنیده بودم. اما در دوره‌ی ریاست جمهوری دکتر احمدی نژاد پذیرایی چایی تلخ با قند بود. بشقاب بیسکویتی روی میز بود که هر وقت می رفتم داخل اتاق دکتر، آن را آنجا می دیدم. یک باردور از چشم دکتر روی پوشش نایلونی روی بیسکویت‌ها یواشکی با روان نویس یک ضربدر کوچک کشیدم. می خواستم مطمئن شوم دکتر واقعا" به اندازه‌ی یک بشقاب بیسکویت هم از اموال ریاست جمهوری استفاده نمی کند. اما هنوز که هنوز است، سه سال از ریاست جمهوری ایشان می گذرد و خدمتکارها هر ماه بشقاب بیسکویت دست نخورده راعوض می کنند! تا ماه بعد که دوباره بشقاب جدیدی روی میز بگذارند و بشقاب قبلی را دست نخورده ببرند!

۴۸

بعد از واگذاری استانداری، اهالی اردبیل وقتی در تهران کارشان به مشکل برمی خورد، برای حل مشکلشان به دکتر مراجعه می کردند. آنهایی که خانه‌ی دکتر را می شناختند می آمدند خانه‌ی دکتر. مهمان‌ها با خودشان برای دکتر سوغاتی می آوردند. از غسل سبلان گرفته تا

ماست محلی و... خانواده ی دکتر از آنها به خوبی پذیرایی می کردند. اما دکتر اجازه نمی داد بچه هایش از آن سوغاتی ها استفاده کنند. می گفت مهمان ها چون با من کار داشتند، اینها را آورده اند. و همه را می بخشید.

۴۹

خانمی که با همسر دکتر در اردبیل دوستی و رفاقت داشت، موقع بازگشت از اردبیل، یک قاب عکس نفیس به اوداد. یک تخته قالیچه هم دوست مهدی، به او هدیه کرده بود. هر دوی هدیه ها را در تهران، همسر دکتر به کمیته ی امداد امام اهداء کرد!

۵۰

زمانی که استانداری را تحویل داد و به همراه خانواده به تهران برگشت، مردم اردیلبرای قدردانی از او یک وانت تابلو، قالیچه و فرش دستباف، قاب عکس، کارت تبریک و... به عنوان هدیه برای دکتر فرستادند. دکتر از قدر شناسی مردم اردبیل تشکر کرد. اما به جز یک تابلو "وإن یکاد" همه ی هدایا را بخشید.

۵۱

وقتی شهردار بود، در سفرهای درون شهری اگر بچه ها بیسکویتی چیزی تعارفش می کردند، اول می پرسید مال اداره است یا شخصی است؟ اگر مال اداره بود، نمی خورد. اما اگر شخصی بود می خورد و در اولین فرصت، پولش را حساب می کرد. یک بار منشی مخصوص دکتر از قم برایش دو قوطی سوهان آورده بود. مدتی گذشت و منشی از این که یک بار هم که شده دکتر فراموش کرده با او حساب کند، خوشحال بود. دو سه هفته ای از ماجرا گذشت. یک روز دکتر مهمان داشت. از منشی خواست برای مهمانش میوه تهیه کند. بعد از رفتن مهمانها، او را صدا کرد و پرسید: آن دو قوطی سوهانی که برایم خریده بودی، قیمتش چه قدر شده

بود؟ بگو با پول میوه‌هایی که امشب خریدی، یک جاحساب کنیم.

۵۲

در دوره‌ی نهم انتخابات ریاست جمهوری در ستاد انتخاباتی دکتر احمدی نژاد از لحاظ مالی به شدت تحت فشار بودیم و برای چاپ جزوه و... بودجه‌ای در اختیارمان نبود. بعضی از احزاب پیغام دادند حاضرند کل بودجه‌ی ستاد را تقبل کنند. وقتی پیشنهاد آنها را به دکتر منتقل کردیم. دکتر گفت: از خدا خواسته‌ام اگر می‌خواهد این مسئولیت را به گردنم بگذارد زیر دین هیچ کسی نباشم و اجازه نداد کمک آنها را قبول کنیم.

۵۳

در زمان شهرداری یک بار در حین کار، دچار افت شدید فشار خون شده، او را سریع به بیمارستان رسانده بودند. پزشک معالج که با دکتر آشنایی داشت، به او گفته بود: چرا این قدر به خودت فشار می‌آوری. بدنت خیلی ضعیف شده. غذا خوب نمی‌خوری، کم می‌خوابی، زیاد کار می‌کنی. حداقل آجیل و خشکبار بخور که کمی تقویت شوی.



هفته‌ای یک بار به دیدن دکتر در شهرداری می‌رفتم. قضیه‌ی کسالتی که برای دکتر پیش آمده بود را شنیدم. برای دکتر نامه نوشتم که شما وظیفه دارید مراقب سلامتی خودتان باشید. در سفر زیارتی هم که به مشهد داشتم به عنوان سوغاتی برایش بسته خریدم و همراه نامه به دکتر دادم. گفت هدیه قبول نمی‌کند. متوجه دلخوری من شد. بسته‌ها را گرفت. ریخت داخل ظرفی که روی میزش بود. از دفتر آمد بیرون. داد به آبدارچی شهردار. گفت آقای... از مشهد سوغاتی آورده. بین بچه‌ها پخش کن. همه از آن بسته‌ها خوردند، سه چهار تا ته ظرف بسته مانده

بود که آنها را هم خودش خورد. چند روز بعد توی دانشگاه دکتر را دیدم. یک روز در هفته برای تدریس می آمد. دست کرد توی جیبش. یک مشت نخودچی کشمش در آورد و گفت: من حرف شما را گوش کردم. اینها را خانمم تهیه کرده. خودت بخور. به بچه ها هم بده.

۵۴

وقتی دکتر به ریاست جمهوری انتخاب شد، می خواست در همان منزل شخصیش در نارمک سکونت کند. از لحاظ امنیتی به ایشان چنین اجازه ای داده نشد. برای همین مجبور شد به پاستور بیاید. آنجا هم یکی از خانه های قدیمی را برای سکونت انتخاب کرد که گویا در سالهای ریاست جمهوری آیت ... خامنه ای، خانواده ی ایشان هم آنجا سکونت داشتند. ما بچه های محافظ منتظر بودیم دکتر سفارش خرید وسایل زندگی نو را برای خانه ی جدید به نهاد ریاست جمهوری بدهد. اما دکتر مختصری وسایل زندگی از منزل مادر خانمش که گویا بلااستفاده مانده بود، به خانه ی پاستور آورد. تنها خریدشان در این خانه آن هم با هزینه ی شخصی؛ یک اجاق گاز ایرانی بود.

۵۵

در انتخابات ریاست جمهوری سال ۱۳۸۴ برخی رقبای دکتر انواع تخریب ها را علیه ایشان داشتند. حتی شایع کرده بودند که آقا فرموده فلانی بیاید و فلانی نیاید! عید آن سال برای دکتر و خانواده اش مشخص شد همه ی این حرف ها دروغ بوده. اما تخریب ها شدت بیشتری گرفت. در این میان حتی بچه های دکتر به شدت تحت فشار روانی قرار گرفته بودند، اما دکتر آن قدر به خدا توکل داشت که مصمم و استوار در مقابل همه ی هجمه ها ایستاده و حتی به خانواده اش هم خود او آرامش و انرژی می داد. این هجمه ها با ریاست جمهوری او هم به پایان نرسید. اما حالا دیگر دکتر و خانواده اش عادت کرده اند.

گاهی بچه هایش شایعه ای را که علیه او راه افتاده برای پدر تعریف می کنند و همگی به آن می خندند.

۵۶

در جریان انتخابات ۱۳۸۴ دکتر به شدت از طرف هواداران رقبای انتخاباتی تخریب می شد. در یکی از جلسات آقای محتشمی پور به این توهین هایی که به دکتر می شد با تعریف خاطره ای اعتراض کرد: زمانی که آقای خاتمی کاندیدای ریاست جمهوری شد، من برای سخنرانی به اردبیل رفتم. در دانشگاه اجازه ی سخنرانی به من ندادند. با معاون سیاسی هماهنگ شد که در مسجدی سخنرانی برگزار شود. اما آنجا هم نگذاشتند. به ناچار به دانشجویها گفتم برویم در پارک مجاور اینجا صحبت کنم. خلاصه جلسه ی سخنرانی در پارک برگزار شد و دانشجویها متفرق شدند. مانده بودم تک و تنها. نمی دانستم چه کار کنم. نه جایی را می شناختم و نه کسی را. یک دفعه دیدم آقای بی به طرفم می آید. آمد با من دست داد و گفت من احمدی نژاد، استاندار اینجا هستم. شنیدم با شما برخورد مناسبی نشده، ناراحت شدم. اگر ممکن است امشب را بیاید خانه ی ما. مرا به اصرار به خانه شان برد. شام هم مهمان سفره ی خانواده اش بودم. شب را آنجا ماندم و فردا مرا راهی تهران کرد. با وجودی که می دانستم از طرفداران ما نیستم. اما مرا حسابی تحویل گرفت.

۵۷

چند وقت پیش دو نفر آمده بودند پیش دکتر. به او می گفتند یکی از داوطلبان ریاست جمهوری چند مشکل عمده دارد. برویم این ایرادها را به شورای نگهبان گزارش دهیم تا آن کاندیدا رد صلاحیت شود. دکتر از شنیدن صحبت های آن دو نفر به شدت برافروخته شد. با لحن تندی به آنها گفت: این حرام ترین کاری است که یک مسلمان می تواند در صحنه ی سیاسی انجام دهد. ما باید فضایی ایجاد کنیم که تمام کسانی

که می خواهند، فکر می کنند، توانش را دارند و می توانند کشور را اداره کنند، در صحنه حاضر شوند و مردم خودشان بین کاندیداهای مختلف یک نفر را انتخاب کنند. این ظلم است که ما بخواهیم جلوی انتخاب مردم را بگیریم. اگر انتخابات مردمی نباشد و رئیس جمهور از پشتوانه ی مردمی برخوردار نباشد، نمی تواند کاری از پیش ببرد. رئیس جمهور باید از حمایت مردمی برخوردار باشد و این حمایت جز از طریق انتخابات آزاد به دست نمی آید.

۵۸

برای اجلاس نماز به اراک رفته بودیم. مردم که متوجه حضور دکتر در شهرشان شدند، برای دیدن ایشان هجوم آوردند. دکتر که در دیدارهای مردمی حاضر نیست حتی کوچک ترین ضرر و زیان مالی به کسی برسد، در آن شلوغی که محافظان کلافه شده بودند، خم شد. لنگه کفشی از روی زمین برداشت. داد به یکی از محافظان تا صاحب کفش را پیدا کند. او هم کفش را بالا گرفت و آن قدر نگه داشت تا صاحبش پیدا شد.

۵۹

در همان سفر بالاخره محافظان دکتر راهی پیدا کردند و از حلقه ی جمعیت، دکتر را بیرون آوردند. سوار اتومبیل که شدیم، یک دفعه زنی بچه به بغل آمد سمت اتومبیل. بلند بلند می گفت نامه دارد. دکتر از راننده خواست بایستد. اما او توجه نکرد. این دفعه سرش فریاد کشید. مجبور شد بایستد. زن تا نامه اش را دست دکتر بدهد، دوباره جمعیت ریختند دور دکتر و.... باز روز از نو روزی از نو.

۶۰

به خاطر اینکه دکتر در دیدارها خودش را قاطی مردم می کند و از آنها دوری نمی کند، محافظان دکتر همیشه در کنترل اوضاع مشکل دارند

و فشار زیادی به آنها می‌آید. به خصوص که به سفارش دکتر حق برخورد فیزیکی با هیچ کدام از مردمی را که برای دیدن دکتر هجوم می‌آورند ندارند.

۶۱

به خاطر علاقه‌ای که دکتر به مردم دارد، محافظان دکتر دائم در عذاب و گرفتاری هستند. خیلی وقت‌ها در هجوم مردم برای دیدن دکتر دچار مشکل می‌شوند. چون دکتر خود را در موج جمعیت قرار می‌دهد و کنترل جان رئیس جمهور برای آنها واقعا "شاق" است. هر کس سعی می‌کند خودش را به دکتر برساند. به سر و صورت دکتر دست بکشد. بیوسدش. دستش را بگیرد. چندین بار انگشت‌های دکتر در این استقبال‌ها و ابراز ارادت‌ها آسیب دیده. در سفر استانی به قم انگشت دستش طوری آسیب دید و در رفت که دکتر مجبور شد انگشتش را ببندد. با این حال در آن شرایط دکتر حواسش به مردمی است که دور او را گرفته‌اند. اینکه پیرمرد یا پیرزن یا کودکی زیر دست و پا نماند.

۶۲

اگر دیدار در فضای بسته باشد، محافظان برای حفظ جان رئیس جمهور از هجوم و فشار مردم دستانشان را از پشت گردن دکتر باز می‌کنند. تا او را از در بیرون ببرند. و در را ببندند. دکتر هم از هر مانعی که در مقابل مردم باشد، جلوگیری می‌کند. به خصوص از اینکه در به روی مردم بسته باشد. برای همین می‌ایستد درست وسط در. و برای این که مطمئن شود در پشت سرش بسته نخواهد شد، حرکت نمی‌کند!

۶۳

یک بار از پاستور می‌خواستیم برای رفتن به سفری به فرودگاه برویم. دیر شده بود و راننده عجله داشت ما را زودتر به مقصد برساند. با این

که صبح خیلی زود بود، چند نفر بیرون ایستاده بودند. تا اتومبیل دکتر را دیدند، آمدند طرف اتومبیل. اما راننده به دکتر فرصت نگه دار گفتن هم نداد و سریع رد شد. دکتر تا فرودگاه معذب بود و می گفت امروز چون نتوانسته پاسخگویی آن مراجعان باشد، انرژیش گرفته شده. آخرش هم طاقت نیاورد. با بچه های دفتر ریاست جمهوری در نهاد تماس گرفت. گفت بروند آن چند نفر را که دم پاستور بودند و با دکتر کار داشتند، پیدا کنند. و مشکلاتشان را جویا شوند. تا وقتی اطمینان پیدا نکرد به مسأله ی آن چند نفر رسیدگی شده آرام نگرفت!

۶۴

یکی از تأکیدات دکتر به بچه های تشریفات این است که در سفرهای استانی احترام به مردم را فراموش نکنند. اگر جلسه ای بود و مردم آمدند و در ردیف اول، جای مسئولین نشستند، مردم را از جایشان بلند نکنند تا جای آنها مسئولین را بنشانند. جلوی آمدن آنها را هم نگیرند. اگر می خواهند احترام مسئولین حفظ شود، برای آنها صندلی های دیگری بیاورند!

۶۵

رفته بود بازدید نمایشگاه بین المللی کتاب. مردم برای دیدنش هجوم آوردند. محافظ ها برای حفظ دکتر از فشار جمعیت، مردم را هل می دادند. یکی از محافظ ها ضربه ای به یکی از کسانی که به دیدن دکتر آمده بود و سعی می کرد خودش را به دکتر برساند، زد. چون اخلاق دکتر را می دانست، خیالش راحت بود که دکتر متوجه نشده! وقتی بازدید تمام شد و سوار ماشین شدند که به ریاست جمهوری برگردند، دکتر با آن محافظ برخورد تندی کرد: واسه چی مردم را می زنی؟! فکر می کنی من نمی بینم!

۶۶

سر قضیه مجتمعه شفق و شقایق رفته بود منطقه ی نوزده. مردمی که از پیمانکاران مجتمعه شاکی بوده، تجمع کرده بودند، به محض دیدن دکتر شلوغ کردند. یکی از محافظ ها دختر خانمی را که در آن جمع بود، با دست زد. آن دختر خانم هم زد زیر گریه. دکتر تا متوجه قضیه شد، گفت آن دختر خانم و محافظ خاطی را بیاورند. بعد به دختر دلداری داد که محافظ تعادلش را توی شلوغی از دست داده و چنین حرکتی از او سر زده. اشتباه هم کرده. اگر از او نمی گذری بیا بزن در گوش من! دختر هم به خاطر دکتر گذشت کرد. بعد دکتر با مردم صحبت کرد که خودش هم خانه اش قسطی است و چند سال است قسط می دهد. و.... بعد از صحبت های دکتر، مردم آرام شده متفرق شدند. حل مشکل مردم سرمایه گذار در این دو پروژه برای دکتر آن قدر مهم است که چند وقت پیش به دکتر الهام، وزیر دادگستری گفته بود: اگر این دو پرونده حل شود، برای دنیا و آخرت ما کافیست.

۶۷

چند روز قبل از سفر استانی دکتر و هیئت وزیران به سیستان و بلوچستان، عملیات تروریستی گسترده ای در این استان صورت گرفت. مسئولین امنیتی اعلام کردند که منطقه نا امن است و به دکتر فشار آوردند که سفر را لغو کند. دکتر گفت: بالاخره مسئولینی مثل من و امثال من باید آنجا بروند که مردم امنیت پیدا کنند. سفر استانی به سیستان و بلوچستان، طبق برنامه ی زمان بندی شده به دستور دکتر انجام شد و اتفاقی هم نیفتاد.

۶۸

زمانی که شهردار بود، سفری به اصفهان داشت. آنجا هم طبق معمول از صبح تا دوازده شب برنامه ی کاری فشرده ای داشت. شب در راه برگشت به تهران، ساعت دو نصفه شب موبایل دکتر زنگ خورد.

دکتر از یکی از همراهان خواست تلفن را جواب دهد. پشت خط خانمی اصفهانی بود که اعتراض می کرد: چرا دکتر از اصفهان رفت. ما اینجا مشکل داشتیم. می خواستیم به ایشان مراجعه کنیم. آن همراه دکتر هم شماره تلفنی را به او داد که فردا تماس بگیرد و مشکلش را مطرح کند تا به آن رسیدگی شود. این خانم فردا با شهرداری تماس گرفت و مشکلی که داشت، از طریق شهرداری حل شد.

۶۹

دکتر الهام تعریف می کرد: عصر یک روز جمعه بود. در خانه استراحت می کردم که دکتر با موبایلم تماس گرفت. دو شماره تلفن به من داد و گفت خانمی آمده دم پاسطور. خانواده ی آنها مشکلی دارد که در حوزه ی کاری توست. مشکلش که حل شد با من تماس بگیر. به هر دو شماره زنگ زدم. هیچ کدام جواب نمی داد. به دکتر گفتم هیچ کدام جوابگو نیست. پس از چند دقیقه دکتر تماس گرفت، پیگیری کرده بود و شماره سومی را پیدا کرده بود که به من داد. بالاخره به سومی که زنگ زدم گوشی را برداشتند. گفتم... هستم و از طرف دکتر احمدی نژاد تماس می گیرم. آنها ناباورانه از پی گیری دکتر و تماس من، مشکلشان را مطرح کردند و قرار شد برای رفع آن به وزارتخانه مراجعه کنند.

۷۰

دکتر به همراه خانواده اش هر چند وقت یک بار سری به خانه شان در نارمک می زنند. اهالی محل وقتی متوجه حضور دکتر می شوند، می آیند دم خانه و تا ساعت ها دکتر دم در، پاسخ گوی انبوهی از مردم و ابراز ارادت آنها به خودش است. وقتی بالاخره به نزد خانواده برمی گردد. آن قدر پرانرژی است که به خانواده اش هم انرژی می دهد. وقتی در اردبیل استاندار بود و مردم در گردش های تفریحی که با خانواده اش می رفت، متوجه حضورش می شدند، ساعت ها دورش را می گرفتند،

خانواده گمان می کردند ساعت ها صحبت با مردم پدر را خسته کرده. اما دکتر نه تنها اظهار خستگی نمی کرد بلکه با انرژی تمام به خانواده می گفت دیدار و صحبت با مردم به او روحیه و نشاط می دهد.

۷۱

وزرا و معاونین هر وقت، طرح و برنامه ای را آماده کرده و برای اجرایی کردنش آن را به نزد دکتر می برند، اولین و اساسی ترین سؤال دکتر این است که این طرح و برنامه به نفع طبقه ی مستضعف جامعه و عموم اقشار است یا نه؟! تأکید دکتر به اعضای کابینه این است که نباید خدمت رسانی به اقشار محروم مختل شود. و در وزارتخانه شان تصمیمی گرفته نشود که به زیان طبقه ی متوسط به پایین جامعه باشد.

۷۲

برنامه ی سفر به یکی از شهرستان ها تمام شده بود. هلی کوپتر آماده ی بلند شدن از زمین بود. یک دفعه چشم دکتر افتاد به دختری که به سمت هلی کوپتر می دوید. دکتر از خلبان خواست صبر کند. بعد سریع در هلی کوپتر را باز کرد. از هلی کوپتر پایین پرید. دخترک خودش را به او رساند. دکتر خم شد و صحبت های او را شنید. دختر یتیمی بود که برای رفع مشکل خانواده اش به رئیس جمهور کشورش پناه آورده بود. این صحنه آنقدر عاطفی بود که حتی خلبان را هم به گریه انداخت.

۷۳

مشغول سخنرانی در جمع زیادی از مردم بود. یک دفعه یک نفر از انتهای جمعیت دستش را بلند کرد و بعد آورد پایین. سخنرانی که تمام شد، دکتر از نیروهایش خواست بروند، آن کسی را که با او کار داشت پیدا کنند، بیاورند. تا حرفش را به دکتر بزنند!

۷۴

زمانی که در شهرداری منشی دکتر بودم، یک روز در هفته همراه دکتر به دانشگاه علم و صنعت می رفتم. دکتر آنجا تدریس می کرد. در فواصل کلاسهایش هم، دراتاقش، در دانشگاه می نشست تا به مسائل و مشکلات دانشجویانش رسیدگی کند. یک روز خانمی که ظاهر مناسبی نداشت، به دکتر مراجعه کرد. این خانم چند بار دیگر هم به دکتر مراجعه کرد. و هر بار دکتر با او با احترام و مهربانی برخورد می کرد. بار آخر دکتر آن خانم را به من ارجاع داد. رفتم پی گیری کردم. دیدم این خانم تازه ازدواج کرده و در اول ازدواجشان هم به مشکل مالی برخورد کرده اند. برای حل آن، از دکتر تقاضای شغل کرده. دکتر هم دستور داده برایش شغلی در شهرداری بدهند. به من هم سپرد بود برای او کار مناسبی پیدا کنم. وقتی آن خانم کارش راه افتاد، به دکتر گله گی کردم که چرا او را این قدر تحویل گرفت؟ جواب دکتر این بود که: من شهردار همه ی مردم تهران هستم.

۷۵

زمان شهرداری دکتر شبها که به خانه می آمد، جلوی در خانه مردم دوره اش می کردند و اغلب، شبها، تا نیم ساعت-چهل و پنج دقیقه طول می کشید که بیاید داخل خانه. بعضی ها برای داد و بیداد از کاری که برایشان باید انجام می شدو نشده بود، آمده بودند. که با یک جمله ی دکتر آرام می شدند. بعضی ها برای تشکر از کاری که برای خود یا محله شان انجام شده بود می آمدند. همه تیپ و قیافه هم بینشان دیده می شد. اوایل خانم هایی با وضع ظاهری نامناسب به تصور اینکه دکتر مذهبی است و آنها را تحویل نمی گیرد، می ترسیدند جلوتر بروند. دورتر از بقیه می ایستادند. اما دکتر متوجه آنها هم می شد و به مشکلاتشان رسیدگی می کرد. شبهای بعد می دیدی همان خانم ها نامه ی همسایه ها و آشناهایشان را هم آورده اند.

یک روز دکتر مرا به اتاقش خواست، رفتم توی اتاقش. دیدم ناراحت است. گلیمی نشانم داد و با ناراحتی گفت: این گلیم را در سفر گیلان خانمی داده بود. گذاشته بودم داخل کمد. الان برای کاری کمد را باز کردم. دیدم این گلیم افتاد زمین. وسطش یک نامه بود. نامه را که خواندم، متوجه شدم این خانم مشکل مالی داشته. این نامه را نوشته و از رئیس جمهور کمک خواسته بوده. دکتر حسابی از دست خودش شاکی بود. از من خواست هر طور شده پی گیری کنم با این خانم تماس بگیرم و مشکیشان را حل کنم. نامه را داد دست من. یک دختر خانم تالشی نوشته بود که پدر و مادرش بیماراند. زندگی بدی دارند و... با استانداری گیلان تماس گرفتم و قضیه را گفتم. او هم با فرماندار تالش هماهنگ کرد و از او خواست برود خانه ی این خانم. چند ساعت بعد فرماندار با موبایلش با من تماس گرفت و گفت منزل دختر خانم را پیدا کرده و الان آنجاست. بنندگان خدا آن قدر وضع مالیشان بد بود که حتی تلفن هم نداشتند. فرماندار گوشی را به او داد. به آن خانم گفتم من منشی مخصوص آقای رئیس جمهور هستم و از طرف رئیس جمهور از شما به خاطر تأخیر پیش آمده در رسیدگی به نامه عذرخواهی می کنم. دختر خانم که کار ما ظاهراً "برایش تعجب آور بود، از شوق این پی گیری زده بود زیرگریه و مرتب اظهار خوشحالی می کرد. آن قدر که این پی گیری و توجه رئیس جمهور برایش مهم بود، وام بلاعوض و اشتغالی که برایش ایجاد شد، مهم نبود.

مهندس فتاح تعریف می کرد: دهه ی فجر سال ۱۳۸۷ برای افتتاح سد دوستی در مشهد رفته بودیم. بعد از افتتاح سد، من جایی کار شخصی داشتم و از دکتر جدا شدم تا به کارم برسم. یک ساعت بعد دکتر با تلفن همراهم تماس گرفت و گفت هر جا هستم، خودم را به استانداری

برسانم. با خودم گفتم حتماً "کار مهمی پیش آمده و الاً من که از صبح پیش دکتر بودم! خودم را هر طور بود به استانداری رساندم. دیدم یک روستایی نشسته گوشه ی اتاق. دکتر گفت از افتتاح سد برگشتنی اورا دیده اند. به دکتر گفته در سرمای آنجا ۲ ساعت در جاده ایستاده تا دکتر را ببیند. دکتر هم او را سوار اتومبیل کرده، در کنار خودش نشانده و با خود به استانداری آورده بود. مرد روستایی چند مشکل داشت که دکتر یکی-دوتای آن را حل کرده بود. دو-سه مشکلی هم مربوط به وزارت نیرو می شد. برای همین دکتر مرا خواسته بود. با آن کشاورز صحبت کردم و قرار شد فردا برای حل مشکلیش به استاندار مراجعه کند تا آن را رفع کنم. فردا دکتر با من تماس گرفت تا ببیند گرفتاری آن کشاورز برطرف شده یا نه؟! که جواب من هم مثبت بود.

۷۸

در سفرهای استانی گاهی دکتر به شهرها و شهرستانهایی می رفت که پای هیچ مسئول کشوری و حتی محلی به آنجا نرسیده بود.

۷۹

در سفرهای استانی، فشار کار آن قدر زیاد است که همراهان دکتر حتی به غرولند کردن می افتند. همه می بُرند الاً رئیس جمهور.

۸۰

نوروز سال ۱۳۷۶ ساخت خانه های زلزله زده در اردبیل تازه شروع شده بود. دکتر برای بازدید از مراحل ساخت ساختمانها به یکی از روستاها رفت. چند نفر از اهالی که چادر زده بودند، وقتی دکتر را شناختند او را به چادرهایشان دعوت کردند و هر چه خوراکی داشتند، برای پذیرایی و تشکر و قدردانی از او، جلوی دکتر گذاشتند.

۸۱

در یکی از سفرهای استانی پیرزنی یکی از بچه‌های تدارکات را گیر آورده بود. به اومی گفت: به آقای دکتر بگید ننه بیگم سلام رسوند. آن بنده‌ی خدا هم هر چه می‌گفت رئیس جمهور که شما را نمی‌شناسد، پیرزن اصرار می‌کرد که: نه تو بگو می‌شناسه.

۸۲

در یکی از سفرهای استانی، در فاصله‌ی بین دو شهر، ناهار را داخل هلی کوپتر خورده بودیم. دکتر از خلبان خواست برای نماز جایی فرود بیاید. خلبان هم در نزدیکی روستایی، در یک جای خلوت فرود آمد. دکتر همیشه وضو دارد. و اگر هم بخوابد، تا بیدار می‌شود، وضو می‌گیرد، آن روز هم وضو داشت و ایستاد به نماز. ما هم آماده شدیم نماز بخوانیم. دیدیم پیرزنی به سمت هلی کوپتر می‌آید. وقتی دکتر را شناخت، برگشت رفت به سمت روستا و چند دقیقه بعد دیدیم گوسفندی برداشته با خودش آورده که جلوی پای دکتر قربانی کند. اما دکتر طب معمول اجازه نداد. پیرزن از خوشحالی نمی‌دانست چه کار کند. هر چه توی خانه‌اش داشت برایمان آورد. مرتب هم قربان صدقه‌ی دکتر می‌رفت. دکتر هم کمی با پیرزن صحبت و از او دلجویی کرد.

۸۳

خیلی از مشکلات مردم در دیدارهای حضوری در همان لحظه با هماهنگی که دکتر با مسئول یا وزیر مربوطه می‌کند، حل می‌شود و دیگر برای رفع آن مشکل نیازی به انتظار کشیدن و گذشت زمان نیست. یک بار در سفر به اراک صحبت از مشکلات یک کارخانه بود. دکتر همانجا از آقای محراییان، وزیر صنایع خواست به محل کارخانه رفته و به مشکلات آنجا رسیدگی کند.

۸۴

مهندس فتاح تعریف می کرد: برای افتتاح سد رئیس علی دلواری همراه دکتر رفته بودیم بوشهر. آن روز نه کسی از وزرا و معاونین دکتر ما را همراهی می کردند، نه نمایندگان استان و نه حتی خبرنگاران روزنامه ها و رادیو و تلویزیون. فقط من بودم و دکتر. از آنجا تا نزدیکی های سد را با هلی کوپتر رفتیم. بقیه ی راه را باید تا سه کیلو متر با اتومبیل می رفتیم. مردم در ابتدای مسیر ایستاده بودند و ابراز احساسات می کردند. دکتر هم به ابراز احساسات آنها جواب می داد. اما در طول مسیر کسی نبود. نرسیده به سد، دیدیم کنار جاده سه کارگر ایستاده اند و برای ما دست تکان می دهند. راننده خواست برای رعایت مسائل امنیتی از کنارشان رد شود. اما دکتر به تندی از او خواست نگه دارد. راننده هم که متوجه عصبانیت دکتر شده بود، سریع زد روی ترمز. دکتر شیشه ی اتومبیل را کشید پایین. و دستش را برد به سمتشان تا با آنها دست بدهد. آن سه کارگر که چهره های آفتاب سوخته و دست های پینه بسته ای داشتند، دست دکتر را بوسیدند. دکتر هم خم شد و دست تک به تکشان را بوسید. آن سه کارگر زبانشان بند آمده و اشک توی چشمهایشان جمع شده بود.

۸۵

در سفرهای استانی گاهی وقت ها هلی کوپتر دکتر دیرتر از بقیه ی هلی کوپترها به مقصد می رسید. از خلبان سؤال می کردیم. می گفت دکتر از من می خواست در اطراف اینجا یک دوری بزنم، تا ببیند کدام پروژه ها انجام شده یا در حال انجام است و یا نیمه تمام رها شده.

۸۶

در زمان شهرداری، شماره ی تلفن همراه دکتر هم دست خیلی از مردم عادی بود. مردم زنگ می زدند. مشکلات خودشان را مطرح می

کردند. تخلفات شهرداری‌های مناطق مختلف را هم به اطلاع دکتر می‌رساندند. دکتر هم بعد از بررسی، سرزده سرکشی می‌کرد و متخلفین را بازخواست یا حتی اگر در رده‌ی مسئولین شهرداری بودند، عزل می‌کرد. دکتر آن قدر که به حرف و گزارش‌های مردم توجه داشت، به حرف‌ها و گزارش‌های راست و دروغ بعضی از زیردستان بها نمی‌داد.

۸۷

در اوایل ریاست جمهوری دکتر، گزارش مردمی حکایت از این داشت که مسئولین محلی، نامه‌های محرمانه‌ی مردمی را که به رئیس جمهور نوشته و در سفرهای استانی به مسئولین استان داده‌اند تا به دست دکتر برسند، سر خود مطالعه می‌کنند. دکتر که متوجه قضیه شد، دستور داد تمام نامه‌ها به تهران فرستاده شده و نامه‌های محرمانه مستقیماً به دفتر رئیس جمهور ارسال شود. نامه‌ی خانم‌ها را هم، کارمندان زن نهاد که متعهد باشند و یا منشی مخصوص دکتر و فردی که مثل او آمین باشد، مطالعه می‌کنند و به دکتر گزارش می‌دهند تا او به مشکلاتشان رسیدگی کند.

۸۸

خانم‌هایی که به رئیس جمهور نامه می‌نویسند، اغلب یا زنان سرپرست خانوار هستند و یا خانم‌های جویای کار گروه اول درخواست وام و کمک مالی دارند و گروه دوم درخواست شغل. دکتر در پاسخ به نامه‌ها، آنها را برای گرفتن وام خود اشتغالی معرفی می‌کند و تشویقشان می‌کند که برای خودشان شغلی ایجاد کنند تا نیازمند کمک مالی کسی یا جایی نباشند.

۸۹

یکی از مشکلاتی که سفرها و دیپلماتهای ما در مجامع بین‌المللی به قول

خودشان داشتند، دست دادن با خانم های دیپلمات بود که در عرف جهانی کاری معمول است. می گفتند دست ندادن ما با آنها، نشانه بی ادبی است و باعث می شود فضای فی مابین نرم نشده، ما در روابط دیپلماتیک با این کشورها محدود شویم و نتوانیم حرف هایمان را بزنیم! دکتر در برخورد با خانمهای دیپلمات بعد از سلام -علیک متداول، به حالت سلام هندی، آن قدر متواضعانه با احترام و محبت آمیز رفتار می کند که او توجیه شده، نه تنها از دست ندادن دکتر ناراحت نشده و بی احترامی و تحقیر تلقی نکرده. بلکه آن را یک ادب اسلامی می شمرد، که مرد مسلمان شیعه مذهب در هر مرتبه و مقامی که باشد باید در برخورد با یک بانو رعایت کند.

۹۰

در یکی از سخنرانی های دکتر در یکی از مراکز استان ها، ایشان از احداث مجموعه ای ورزشی برای خانم ها خبر داد. آقایان حاضر در جلسه هیچ عکس العملی نشان ندادند. دکتر خطاب به آنها گفت: شما خانم ها و زحماتشان را نادیده نگیرید. اگر قرار بود شما آقایان فقط برای یک هفته بچه داری کنید، نسل بشریت را منقرض می کردید! همان شب اول، با اولین گریه ی بچه بالش را روی دهانش می گذاشتید تا ساکت شود! خانم ها از شوق حمایت رئیس جمهور از خودشان کف زدند!

۹۱

دکتر عادت دارد وقتی با کودکی ملاقات می کند، دست روی قلب کودک می گذارد و دعایی را زمزمه می کند. بعد یک هدیه به او می دهد. از یک شکلات گرفته تا یک دانه پسته!



در سفرهای استانی رسم بر این است که به محض ورود به هر شهری، فرزند

شهید یا کودک خردسالی به دکتر خیر مقدم می گوید. آقای دکتر هم به تناسب در گوش آنها چیزی می گوید که شاد می شوند. برخورد دکتر باعث می شود ابهت رئیس جمهور به یک رفاقت تبدیل شود.

۹۲

رفتار دکتر با کودکان و نوجوانانی که ایشان را از نزدیک می بینند، آن قدر برایشان جذاب و به یاد ماندنی است که رفتار و گفتار او را به عنوان الگوی خودشان قرار می دهند. یک بار نوجوانی به دکتر نامه نوشته بود که من تمام دیوار های اتاقم را پر از عکس شما کرده ام به امید روزی که بتوانم دوباره در شهرمان شما را از نزدیک ببینم. از دکتر هم یک هدیه به عنوان یاد گاری خواسته بود که من به عنوان منشی مخصوص دکتر برایش به دستور ایشان یک جلد دیوان حافظ فرستادم.

۹۳

از زمانی که تشکلمان را راه انداخته بودیم، تا آن زمان یعنی سال ۱۳۷۷، اغلب سیاسیون را از هر جناحی به جلساتمان دعوت کرده، پای حرف هایشان نشسته بودیم. تنها چیزی که در این چند سال دستان آمده بود این بود که عالم سیاست یعنی عالم دروغ و ریا و فریب. دیگر برایمان یقینی شده بود که نمی توان از بین سیاسیون کسی را به عنوان الگویی که پایبند به اخلاقیات باشد، پیدا کرد. با این حال به جلساتمان ادامه می دادیم. تا اینکه یک بار دکتر آمد و برایمان سخنرانی کرد. صحبت های او، باز تعریف اندیشه ی سیاسی ما درخصوص سیاسیون بود. هنوز در کشور بودند مردان سیاسی که دیانتشان عین سیاست و سیاستشان عین دیانتشان است.

۹۴

دکتر حساسیت خاصی به پرداخت خمس دارایش دارد. و برای خودش سال خمسی دارد. هر سال، یک روز جمعه، دکتر و همسرش از صبح تا

شب می نشینند و خُمس آن سال را حساب - کتاب می کنند. حتی اگر یک کیلو برنج اضافی هم باشد، آن را هم حساب می کنند. بعد مبلغ خُمس را می فرستند دفتر مقام معظم رهبری. بچه هایش هم وقتی هر کدام به صورت ساعتی، در مدرسه ای شروع به تدریس کردند و حقوق بگیر شدند، از آنها خواست برای خودشان سال خُمسی تعیین کنند.

۹۵

دکتر علاوه بر پرهیز از مال و لقمه ی حرام، از مال شبهه ناک هم پرهیز می کند. در مهمانی های رسمی داخل و خارج کشور طوری با غذا و سالاد بازی می کند که اطرافیان متوجه نشده و ناراحت نشوند.

۹۶

سفارشش به بچه هایش همیشه این است که اگر جایی دوستانان می خواهند مهمانان کنند، شما پول خودتان را خودتان بدهید. اگر خواستید، دوستانان را هم مهمان کنید، وسعی کنید کسی مهمانان نکند.

۹۷

دکتر در عین حالی که حواسش به بچه هایش بود، از آن پدرهایی هم نبود که زیاد توی نخ کارهای بچه هایش برود. به قول پسر کوچکش علی رضا: پدر محدوده ی فرضی برایمان تعیین می کرد. خط قرمزها را به ما می شناساند. ما خودمان می دانستیم چه مسیری را باید برویم. و تاچه حدودی.

۹۸

دکتر بچه هایش را طوری بار آورده که وقتی برای دیدن پدرشان به دفتر رئیس جمهور می آیند، ما کارمند های دفتر، حتی یک فنجان چایی نمی توانیم به آنها بخورانیم. چند بار هم دیدم که وقتی از تلویزیون

آهنگ‌های خاصی پخش می‌شود سریع خاموشش می‌کنند. نسبت به صحبت‌هایی هم که می‌کنند فوق‌العاده مراقبند.

۹۹

همسر دکتر از ابتدای زندگی مشترکشان همواره همراه خوبی برای او بوده. در زمان فرمانداری در ماکو به همراه معاونانش، سه خانواده با هم در یک خانه زندگی می‌کردند. به خاطر رعایت بحث محرم و نامحرم خانه را با پرده‌های ضخیم به چند قسمت تقسیم کرده بودند تا خانمها راحت باشند.

۱۰۰

آقایان سران نظام که برای بازدید به اردبیل می‌آمدند، چون اردبیل مکانی برای اسکان آنها نداشت، و تنها هتل شهر هم پذیرای عموم مردم بود، دکتر آنها را به خانه‌ی خودش می‌برد و در خانه‌اش از آنها پذیرایی می‌کرد. در این مدت هم خانواده به خانه‌ی آشناها می‌رفتند تا مهمانها راحت باشند.

۱۰۱

خانواده‌ی دکتر علاقه‌ی زیادی به همدیگر دارند. اغلب سفرهای سیاحتی - تفریحی دکتر به همراه خانواده‌اش بوده است. در خانه‌ی دکتر از ابتدا رسم بر این بوده که غذا را دور هم بخورند. اگر امکان آمدن دکتر برای وعده‌ی ناهار در روزهایی که مادر دکتر به خانه‌شان می‌آید، باشد، صبر می‌کنند تا ایشان بیاید. شب‌هایی هم که دکتر به خانه‌اش می‌رود، حتی اگر ۱ نصف شب هم باشد، خانواده صبر می‌کنند تا پدر بیاید و بعد دور هم شام بخورند.

۱۰۲

در استانداری‌ها وقتی برای ناهار یا شام سفره پهن می‌کنند، دکتر تا

بین همه غذا توزیع نشود، لب به غذا نمی‌زند. تا همه ی کسانی هم که سر سفره هستند، غذا نخورند، حتی اگر غذای خودش تمام شده باشد، از سر سفره بلند نمی‌شود.

۱۰۳

دکتر وقتی به خانه می‌رسد، چون معمولاً "دیر وقت است، بعد از غذا بلافاصله استراحت می‌کند تا نماز صبح. بعد از نماز صبح دیگر نمی‌خواهد تا ۱-۱۲ نصفه شب کل زمان استراحت دکتر در طول روز ۵ الی ۶ ساعت است. با وجود جثه ی ضعیفی که دارد، کارمندیهای دفترش در مقابل توان و انرژی بالای دکتر کم می‌آورند.

۱۰۴

دکتر بین غذاها قورمه سبزی و آش را خیلی دوست دارد. چون دستپخت خوبی دارد، خودش هم این غذاها را آن موقع که فرصت داشت، درست می‌کرد. ماه رمضان، بعضی از جمعه‌ها و روزهایی که روزه باشد، سر سفره شان آش دارند.

۱۰۵

یکی از وزرایی که در خیابان پاستور و در همسایگی دکتر زندگی می‌کند، تعریف می‌کرد: یکی از جمعه‌های ماه رمضان بود. دم افطار در زدند. آیفون را که برداشتم، دیدم دکتر پشت در است. رفتم دم در. یک کاسه آش دستش بود. گفت دستپخت خودش است. ظاهراً "برای بقیه ی همسایه‌ها هم برده بود!"

۱۰۶

دکتر کم می‌خورد. کم می‌خواهد. اما انرژی فوق العاده بالایی دارد. در سفرهای کاری گاهی پیش می‌آید که ساعت‌های طولانی گرسنگی

می‌کشند. همه‌ی اطرافیان کم می‌آورند و می‌افتند. اما دکتر همچنان سرپاست. همه‌ی این توانمندی‌ها را دکتر از دوران جوانی و خودسازی‌هایی که در آن دوران انجام داده دارد.

۱۰۷

مهندس فتاح؛ وزیر نیرو می‌گفت: جلسات هیئت دولت معمولاً "۷-۸" ساعت و در سفرهای استانی گاهی تا ۳-۲ بعد از نصفه شب طول می‌کشد. تنها کسی که در تمام این مدت حتی چند دقیقه هم حواسش از جلسه منحرف نشده و به تمام موضوعات مطرح شده توجه نشان می‌دهد، خود دکتر است. ما؛ وزرا اگر صحبت‌ها ارتباطی با کارمان نداشته باشد، یا با هم صحبت می‌کنیم. و یا حتی با اجازه‌ی دکتر دقایقی جلسه را ترک می‌کنیم. اما دکتر پر انرژی و بدون کوچک‌ترین ابراز خستگی تا به آخر جلسه را اداره می‌کند. ما وزراء در طول این چهار سال یک بار هم ندیدیم دکتر در طول جلسات حتی اگر تا دیر وقت هم طول بکشد، ولو با یک خمیازه اظهار خستگی کند.

۱۰۸

در سفرهای خارجی، دکتر برنامه‌ها را آن قدر فشرده می‌چیند که حتی زمانی برای استراحت و رفع خستگی ندارد، چه رسد به این که برای بازدید از جاهای دیدنی آن کشور برود.

۱۰۹

در سفر دکتر به نیویورک، خبرنگار از ایشان پرسیده بود: امریکا را چه طور دیدید؟ دکتر گفته بود: ما از مسیر خاصی رفت و آمد می‌کردیم. با مردم برخورد نداشتیم. صبح تا شب هم با مقامات و شخصیت‌های مختلف جلسه داشتیم و امکان برقراری ارتباط میسر نشد. خبرنگار با تبختر به دکتر گفته بود: بالاخره شما برج‌ها و ساختمان‌ها را که دیدید!

دکتر هم جواب داده بود: اینها که چیز مهمی نیست. همه اش آهن و بتن است. ما به اینها شهر نمی گوئیم. ما به رابطه ی بین آدمها، مدنیت و شهر می گوئیم!

۱۱۰

سفر دکتر به آمریکا در ماه رمضان بود. دکتر و چند نفر از وزرا و نمایندگان، چون دائم السفر هستند، در طول سفر، در هواپیما، روزه بودند. چون زمین می چرخد و شب و روز جا به جا می شود، روزه شان ۲۳ ساعت طول کشید!

۱۱۱

دکتر عادت به خوردن غذاهای کنسروی ندارد. اهل سوسیسی، کالباس و کلا"غذاهای آماده هم نیست. در سفر به نیویورک، روزه اش را با غذاهای حاضری مثل نان و پنیر و... می گرفت. در طول چند روز حضورش در آنجا به خاطر فشردگی برنامه هایش، گاهی تا ساعت ها بعد از زمان افطار، فرصت خوردن همان نان و پنیر را هم نداشت.

۱۱۲

زمانی که دکتر برای سخنرانی به دانشگاه کلمبیای آمریکا رفته بود، رئیس دانشگاه و دانشجویان که گویا از قبل هماهنگ کرده بودند، شروع به اهانت به دکتر و جمهوری اسلامی کردند. اما دکتر صبور و آرام بدون هیچ واکنشی نشسته بود. فقط گاهی لبخند کم‌رنگی روی لبهایش دیده می شد. وقتی شروع به سخنرانی کرد. فضای حاکم بر جلسه کاملاً" عوض شد. دانشجویان آن قدر تحت تأثیر قرار گرفتند که بعد از برخی پاسخ های دکتر به سؤالات، ایشان را تشویق کردند. و در اواسط برنامه ی سخنرانی و پرسش و پاسخ هم، علیه رئیس دانشگاه شعار دادند. بعد از اتمام مراسم، همراهان از دکتر علت لبخندش را پرسیدند، گفت: آن

لحظاتی که رئیس دانشگاه به جمهوری اسلامی اهانت می کرد، با خودم فکرمی کردم، امام زمان (عج)، چطور می خواهی حال اینها را بگیری!؟

۱۱۳

بعد از سخنرانی دکتر در دانشگاه کلمبیا، چندین نفر از اهالی آمریکا به نشانه ی تشکر برای دکتر گل فرستادند. اسمهایشان را روی گلدان های گل اهدایی نوشته بودند که از شهروندان آمریکایی هستند. چندین نفر حضوری آمدند و از صبر و متانت و خود نگه داری دکتر در آنجا و از جواب های سنجیده ای که به سؤالات دانشجویان داده بود، تشکر کردند. چند نفر از ایرانیان مقیم آنجا هم آمدند. از دکتر تشکر کردند که ایرانی ها را در آنجا سربلند کرده. و افتخار می کردند که احمدی نژاد رئیس جمهورشان است. حتی چند نفر از ایرانی هایی که می گفتند سالها قبل مهاجرت کرده و به اینجا آمده اند و مخالف جمهوری اسلامی بودند، برای تشکر آمده بودند.

جمعی از اساتید دانشگاه کلمبیا هم در نامه ای از رفتار رئیس دانشگاه با دکتر عذر خواهی کردند.

۱۱۴

بعد از نیویورک دکتر به بولیوی رفت. در شهری که هواپیما فرود آمده بود، مردم به صورت خودجوش از دکتر استقبال گرمی کردند. از آنجا با یک هواپیمای داخلی به پایتخت بولیوی رفت. بعد از برنامه ای که به خاطر آن برنامه، دکتر به بولیوی رفته بود، ظهر دکتر به فرودگاه شهری که هواپیمای ایران آنجا فرود آمده بود. برگشت. از آنجا به کاراکاس رفت. دکتر دو ساعت با چاوز جلسه داشت. بعد از دو-سه ساعت برگشت به سمت ایران

و تهران. یعنی دکتر سه برنامه ی سفر را در یک روز انجام داد.

۱۱۵

سفر دکتر به ایتالیا فقط ۱۵ ساعت طول کشید و به کشورهای آمریکای جنوبی فقط ۸۴ ساعت. که ۴۴ ساعت آن را در هواپیما و در حال پرواز بودند. ما، بچه های تشریفات به شوخی به هم می گوئیم: سفرهای دکتر به کشورهای خارجی آن قدر کوتاه مدت اما مفید و ارزشمند است که باید در کتاب رکوردهای "گینس" ثبت شود.

۱۱۶

برای بار اول که رفته بود نیویورک، دو دست کت و شلوار بیشتر به همراه نداشت. کت و شلوار تیره که رنگ و رو رفته بود و روشن. در پروتکل تشریفات و به خصوص آمریکایی، رنگ لباس مقامات باید تیره باشد و رنگ روشن نمی پوشند. دکتر با کت و شلوار رنگ روشن رفت در مجمع عمومی سازمان ملل و سخنرانی تاریخی ایراد کرده سازمان ملل را با این سؤال که اگر کشوری از یکی از این ۵ عضوی که در شورای امنیت حق و تو دارند، شکایت داشته باشد، به کجا باید مراجعه کند، به محاکمه کشید. تحلیل رسانه های آمریکا این بود که دکتر برای مقابله با سازمان ملل و به خاطر اینکه خلاف جریان آب شنا کند، برخلاف تمام رؤسای جمهور، چنین پوششی داشته!

۱۱۷

دکتر که به سازمان ملل رفته بود، یکی از سران کشورها که علاقه داشت خود را مهم و بزرگ جلوه دهد، برایش پیغام فرستاد که منتظر اوست. رسم او، این است که تمام رؤسای جمهور را که تمایل به دیدارشان دارد، به حضور می طلبد دکتر به فرستاده ی او گفت: منم منتظر ایشان هستم. او دوباره پیغام فرستاد که تا ساعت ۹ بیشتر در مقر سازمان ملل نیست. دکتر هم جواب داد که وقت ملاقات هایش پراست و بعد از آن هم می رود فرودگاه برای پرواز به تهران. بالاخره آن آقا تسلیم شد

و.... آمد دیدن دکتر احمدی نژاد!

۱۱۸

در جنگ ۳۳ روزه‌ی حزب ا... با رژیم اشغالگر قدس، فرانسه با وجود حمایتش از رژیم صهیونیستی، به خاطر منافعی که در لبنان دارد، درخواست مذاکره با ایران برای حل بحران در جنوب لبنان را داد. ایران هنوز به درخواست مذاکره پاسخی نداده بود که فرانسه به دلیل برتری رژیم صهیونیستی در هفته‌ی اول جنگ، درخواستش را پس گرفت و مذاکره را لغو کرد. هفته‌ی دوم جنگ، اوضاع به نفع حزب ا... و به ضرر صهیونیست‌ها شد. فرانسوی‌ها باز پیشنهاد مذاکره را با ایران مطرح کردند. دکتر که در قضیه‌ی اهانت رئیس‌جمهور فرانسه به رئیس‌جمهور اسبق ایران، از تکبر دولت فرانسه در قبال جمهوری اسلامی ناراحت بود، به دستگاه دیپلماسی دستور داد بگویند فعلاً "وقت نداریم. با این حال با حساسیت، پی‌گیر مقاومت‌های حزب ا... در جنگ بود. هفته‌ی سوم که به جنگ همچنان به نفع حزب ا... پیش می‌رفت، دولت فرانسه به صورت مکتوب درخواستش را تکرار کرد. دکتر گفت بگویند ما درگیر سفر استانی هستیم. هفته‌ی چهارم که باز هم به لطف خدا حزب ا... طرف غالب جنگ بود، فرانسوی‌ها ضمن ارسال درخواست کتبی با لحن خواهش و التماس گفتند، در سطح بین‌المللی تحت فشارند و آبرویشان در خطر است. چرا ایران حاضر به مذاکره نیست. و سؤال پرسیده بودند که: مقامات ایران قصد تحقیر ما را دارند؟! دکتر وقتی طرف فرانسوی با این لحن درخواستش را تکرار کرده بود، به دستگاه دیپلماسی خارجی دستور داده بود موضوع، اهداف و برنامه‌های مذاکره را برای انجام مذاکره به طرف فرانسوی ابلاغ کند.

۱۱۹

در دیپلماسی خارجی تمام حرکات و رفتارهای دو طرف معنی و

مفهومی دارد. از بستن بند کفش در حضور طرف مقابل گرفته تا اینکه به محض ملاقات طرف مقابل تو به سمت او بروی یا او به سمت تو بیاید. دکتر با زیرکی خاصی حواش به همه ی این مسائل هست. و این مسائل را کاملاً "رعایت می کند. اینکه می ایستد تا فرستادگان، سفرا یا مهمانهای خارجی به حضورش بروند و خود ابتدا به ساکن به سمت شان نمی رود. نشان دهنده ی قدرت رئیس جمهوری ایران اسلامی است.

۱۲۰

مراسم استقبال از رئیس جمهور یکی از کشورها بود. آن روز هوا بارانی بود. باد شدیدی هم می آمد. بچه های تشریفات فرش قرمز مخصوص را با واشرهای مخصوص به میخ ها محکم کردند. اما واشر کافی نبود. به ناچار با پلاستیک فرش را به میخ ها محکم کردیم. و مراسم مثل همیشه در داخل محوطه انجام شد. حتی فکرش را هم نمی کردیم دکتر در این شرایط آب و هوایی و در جریان استقبال از آن رئیس جمهور که اولین بار بود در دوره ی ریاست جمهوری دکتر به ایران می آمد، آن قدر به اوضاع تسلط داشته باشد که این پلاستیک ها را ببیند. بعد از مراسم دکتر مرا خواست و توییخم کرد که چرا با پلاستیک فرش را به میخ ها وصل کرده بودید. ممکن است آن رئیس جمهور فکر کند ما برای او شائیتی را که باید قائل نشدیم!

۱۲۱

۲۹ اسفند سال ۱۳۸۶ برای افتتاح خط لوله ی انتقال گاز ایران به ارمنستان و امضای قرار داد برق با این کشور، عازم مرز بین ایران و ارمنستان بودیم. رئیس جمهور ارمنستان از شب قبل آمده و در نقطه ی مرزی منتظر ما بود. تا تبریز را با هواپیما رفتیم. قرار بود از آنجا به بعد را تا "مقری" مرز ارمنستان با هلی کوپتر برویم. بین راه گرفتار کولاک و توفان شدیم. همه متفق القول بودیم که هوا نامساعد است و باید به

تبریز و از آنجا به تهران برگردیم. اما دکتر گفت هر طوری شده باید به محل قرار برسیم. از خلبان خواست در نزدیکترین جای ممکن فرود بیاید. خلبان هلی کوپتر را در ورزشگاه مرنده فرود آورد. آنجا بچه ها با فرماندار هماهنگ کردند. چند اتومبیل پاترول آماده کردند و ما با آن اتومبیل ها به سمت مرز راه افتادیم. هر چه پیشتر می رفتیم، کولاک شدیدتر می شد. هر چه هم به دکتر اصرار می کردیم برگردیم، ایشان نمی پذیرفت و می گفت هر طور شده باید سر قرار برسیم. محافظان دکتر نگران و مستأصل بودند که نکنند دیگر نتوانیم جلوتر برویم. آن وقت راه پس و پیش نداشته و در برف و بوران گیر بیافتیم. اما دکتر طمأنینه ی خاصی داشت. با کلی دعا و نذر و نیاز، بعد از چهار- پنج ساعت، بالاخره به محل قرار رسیدیم. رئیس جمهور ارمنستان و همراهانش مبهوت و متعجب به استقبالمان آمدند. باورشان نمی شد ما در آن شرایط جوی به آنجا رفته باشیم. دکتر به رئیس جمهور ارمنستان گفت: آمدیم که به شما بگوییم، "رئیس جمهور ایران اگر قولی بدهد، به آن عمل می کند."

۱۲۲

نخست وزیر یکی از کشورهای صنعتی با دکتر جلسه گذاشته بود. گفت در کشورشان در موضوع استفاده ی بهینه از انرژی پیشرفت چشمگیری داشته اند. و حاضر است تمام این امکانات و نیروی متخصص را برای اصلاح و بهینه سازی انرژی در اختیار ایران قرار دهد به شرطی که ایران هم دست از هسته ای شدن بردارد. دکتر خیلی صریح گفت: شما اجازه می دهید کسی در اداره ی کشورتان دخالت کند؟ نه! ما این کار را نمی کنیم. نخست وزیر این بار وعده و وعید های چرب و نرم تری داد. اما جواب دکتر همان "نه" بود. نخست وزیر آن کشور صنعتی به دکتر گفت: شما خیلی سخت هستی! دکتر هم جواب داد: پای منافع ملی است. همراهان نخست وزیر که معاونان و وزیر امور خارجه ی آن کشور بودند،

همگی هورا کشیده و خندیدند. دکتر علتش را از وزیر امور خارجه، آقای متکی پرسید. او هم توضیح داد که همراهان نخست وزیر ظاهراً "با نخست وزیرشان شرط بندی کرده بودند که شما نمی پذیرید.

۱۲۳

در مناسباتی که دکتر با روسای سایر کشورها دارد، به هر کشوری که می رود، با توجه به امکاناتی که دارند، برایش سنگ تمام می گذارند. بعضی هایشان هم از رفتارها و عمکردهای دکتر الگوبرداری می کنند. امیر امارات متحده ی عربی به بچه های تیم تشریفات گفته بود من هم مثل آقای احمدی نژاد گاهی از دست محافظانم فرار می کنم. و به صورت ناشناس بین مردم می روم. با آنها ماهی گیری می کنم و... پادشاه عربستان؛ ملک عبدا...هم یک بار تلفنی به دکتر می گفت او هم مثل دکتر به سفر استانی رفته و از یکی از استانهای کشورش دیدن کرده.

۱۲۴

یکی از شیعیان اندونزیایی در سفری که دکتر لنکرانی به جاکارتا داشت برای او تعریف کرد؛ در دانشگاه جاکارتا همه می دانند که من شیعه و طرفدار جمهوری اسلامی و شخص احمدی نژاد هستم. زمانی که دکتر به دانشگاه جاکارتا آمد و در جمع دانشجویان قرار گرفت، یک دفعه دیدم دو نفر از دانشجویان وهابی دویدند سمت دکتر. با خودم گفتم حتماً می خواهند کاری بکنند! دویدم دنبالشان تا اگر خواستند کاری بکنند، جلویشان را بگیرم.

دیدم پریدند دست دکتر را بوسیدند و برگشتند عقب. یک گوشه ای گیرشان آوردم و علت کارشان را پرسیدم. به خصوص که وهابی ها اعتقادی به این کارها ندارند! و حتی بوسیدن قبر پیامبر(ص) را حرام می دانند. گفتند: ما دیدیم که رهبران وهابی خودشان نوکر آمریکا هستند و تنها کسی که از سران کشورهای اسلامی جلوی آمریکا و

رژیم صهیونیستی محکم ایستاده دکتر احمدی نژاد است. تنها کاری که می توانستیم بکنیم این بود که دستش را ببوسیم تا استغفار اشتباهات قبلیمان در مورد انقلاب و جمهوری اسلامی باشد!

۱۲۵

در سفرهای خارجی، دکتر هر جا می رُود، مردم برای دیدنش هجوم می آورند. خیلی ها هم از ایشان امضاء می گیرند. در یکی از سفرهای خارجی، در کنار جوانانی که برای دیدن و امضاء گرفتن از دکتر دور او را گرفته بودند، پیرمرد متشخص ۶۰ ساله ای هم بود. دکتر نگاهی به پیرمرد انداخت. کاغذش را گرفت تا امضاء کند و از او پرسید اهل کجاست؟ پیرمرد گفت آلمانی است. بعد در حالی که کاغذ امضاء شده را از دکتر می گرفت، با شور جوانانه ی گفت: آقا راهتان را بروید! همه مدافع شما هستند!

۱۲۶

در اجلاس فائو، در حاشیه ی جلسه، جلسه ای بود با تجار ایتالیایی، تجار ایرانی و نمایندگان کمپانی ها برای سرمایه گذاری در ایران. در آن جلسه یک نفر بلند شد و گفت می خواهد با دکتر خصوصی صحبت کند. دکتر گفت باشد برای بعد از جلسه. جلسه که تمام شد، آمد پیش دکتر. گفت در ایتالیا استاد دانشگاه است. به دکتر گفت: حرف هایی که شما می زنید، حرف دل ماست. ما متأسفانه اینجا آزاد نیستیم حرف مان را آزادانه بزنیم. اما حرف های شما، حرف دل ما و ملت ماست.

۱۲۷

قرار بود دکتر به عراق سفر کند. اطرافیان و دوستان دکتر گفتند اوضاع آنجا نا آرام است. ممکن است از طرف آمریکا خطری شما را تهدید کند. دکتر هم خندید و گفت: ما در زمان صدام رفتیم. آنجا راهپیمایی هم

راه انداختیم. کسی نتوانست کاری بکند. چه رسد به حالا. بعد خاطره را برای آنها تعریف کرد: در زمان صدام، وقتی امکان سفرهای زیارتی برای ایرانی ها فراهم شد، به همراه پدر و مادرم رفتیم عراق برای زیارت عتبات عالیات. آنجا در فرودگاه رفتار بدی با زائران ایرانی داشتند و اصلاً "رسیدگی نمی کردند. ایرانی ها را جمع کردیم. در شرایطی که کسی از ترس صدام جرأت نمی کرد صدایش در بیاید، شروع کردیم به ... اکبر گفتن. مسئولین فرودگاه آمدند. سریع رسیدگی کردند.

۱۲۸

به دعوت نخست وزیر مالزی رفته بود آنجا. دم هتل محل اقامت دکتر، دانشجویها او را شناختند و ریختند اطراف دکتر تا از او امضا بگیرند. محافظ ها مانع شدند. دکتر محافظ ها را کنار زد و تا نیم ساعت -چهل دقیقه ایستاده بود و به دانشجویان آنجا امضا می داد.

۱۲۹

در آخرین سفری که دکتر به نیویورک رفته بود. محافظان آمریکایی، در هتل محل اقامت دکتر هر دفعه از یک مسیر ویژه ای ایشان را می بردند تا خطری دکتر را تهدید نکند. یک بار مسیری که بردند، از پشت آشپزخانه ی هتل بود. کارگرهای آشپزخانه با این که مرتب مقامات مختلف از آن جا تردد کرده بودند، به محض دیدن دکتر، دست از کار کشیده پشت شیشه صف کشیدند و ابراز احساسات کردند. دکتر هم مسیرش را تغییر داد. رفت داخل آشپزخانه و با آنها احوالپرسی کرد.

۱۳۰

درسفر حج وارد عرفات که شدیم، دیدیم یک افریقایی که کناری برای خودش دراز کشیده و خوابیده بود، با دیدن دکتر بلند شد. ایستاد. شروع کرد به شعار دادن "احمدی نژاد" بعد طاقث نیاورد و افتاد دنبال

ما. هر کدام از مسلمانها که در عرفات دکتر را می دید و می شناخت، ابراز احساسات می کرد. طوری که کنترل اوضاع برای محافظ ها سخت شده بود. به خصوص محافظان عربستانی که دادشان درآمده بود. البته در پایان مناسک حج، دکتر از ما، بچه های تشریفات، خواست به آنها هدیه دهیم. ما هم به یکی از محافظ ها که بیشتر از بقیه زحمت کشیده، مدام جلوی اتومبیل ما دویده و راه را باز می کرد، یک هدیه دادیم. اما بالاترین هدیه برای آنها به قول خودشان گرفتن عکس یادگاری با دکتر بود.

۱۳۱

گرفتن عکس یادگاری با رئیس جمهور ایران؛ دکتر احمدی نژاد حتی برای رهبران مسلمان حاضر در مناسک حج هم مهم بود. مادر رئیس جمهور یکی از کشورها می گفت باورش نمی شود با احمدی نژاد عکس انداخته!

۱۳۲

در فرودگاه بولیوی تعدادی از کارکنان آنجا با اصرار از محافظان و بچه های تشریفات خواستند، دکتر را از نزدیک ببینند و با ایشان عکس بگیرند. به همراه آنها، چند ایرانی مقیم بولیوی هم بودند. به دکتر گفتند از چندی قبل، رسانه های غربی تبلیغات وسیعی علیه شما و جمهوری اسلامی راه انداخته بودند. اما با استقبال و ابراز ارادتی که مردم این کشور از شما کردند تمام نقشه های آنها معلوم است که نقش بر آب شده! دکتر هم به شوخی خطاب به آنها و همراهان گفت: اینها از یک شبکه غافلند. آن هم شبکه ی خدا (تی وی) است!

۱۳۳

برای شرکت در اجلاس اتحادیه ی آفریقا، به عنوان مهمان به دعوت

رئیس جمهور این کشور به آنجا رفتیم. بعد از ده ساعت سفر، بالاخره هواپیما در فرودگاه بانجول؛ پایتخت این کشور به زمین نشست. رئیس جمهور گامبیا با وجودی که میزبان ده هاکشور دیگر هم بود، خود شخصا "به استقبالمان آمد. اتومبیل های اختصاصی خودش را در اختیار هیئت ما قرار داد. تا مقری هم که برای هیئت ایرانی در نظر گرفته بودند ما را همراهی کرد. هر چه دکتر می گفت شما مهمانهای دیگری هم دارید، می گفت: نه! حساب شما جداست. برای استقبال از سایر رؤسای جمهور هم وزرای کابینه اش را فرستاد. آن شب شام را در مقر ما با دکتر صرف کرد و تا پاسی از شب هم در نزد دکتر بود.

۱۳۴

روز دوم اجلاس اتحادیه ی افریقا، با یکی - دو نفر از بچه ها تصمیم گرفتیم بازدیدی از شهر بانجول داشته باشیم. شهر، فوق العاده فقیر و عقب مانده بود. در گوشه ای از خیابان ها مردی بساط دست فروشی پهن کرده بود و صنایع دستی آنجا را می فروخت. راننده، ما را کنار بساط آن مرد برد. چون گامبیا مستعمره ی انگلیس بوده، زبان دوم مردم آنجا انگلیسی است. فروشنده موقع خرید به انگلیسی از ما پرسید از کجا آمده ایم؟ گفتیم: ایران. گفت: ایران! احمدی نژاد؟! بعد گفت از علاقه مندان دکتر است. یک تعداد از کالاهایش را هم در کنار خرید ما گذاشت و گفت آنها را بدهیم به آقای احمدی نژاد! مانده بودیم چطور هدایایش را به او برگردانیم و به این بنده ی خدا بگوییم دکتر از کسی هدیه قبول نمی کند!



راننده، عکس بزرگی را نشانمان داد. عکس یکی از رؤسای جمهوری یکی از کشورهای افریقایی بود که ادعای رهبری افریقا را داشت بعد به انگلیسی گفت هزینه ی زیادی خرج تهیه و نصب این عکس شده! اما

به این عکس نگاه نکنید. به پول خرج کردن نیست. اینجا همه طرفدار احمدی نژاد هستند!

۱۳۵

در سفر دکتر به اندونزی مردم برای دیدن دکتر آن قدر هجوم آورده بودند که دکتر از این همه شوق و اشتیاق مردم گریه کرد! وقتی برای شرکت در نماز جمعه رفتیم، دکتر طبق معمول حاضر نشد از در تشریفات برود. اما مسئول امنیت آنجا آن قدر اصرار کرد تا بالاخره دکتر متقاعد شد. با این حال مردم "الله اکبر" گویان دور دکتر را گرفتند. مدام دست می کشیدند روی سر و صورت و لباس دکتر و بعد دست می کشیدند روی سر و صورت خودشان! مأموران، دکتر را به زور از بین مردم کشیدند بیرون.



در طول مسیر هم تا محل اقامت هیئت ایرانی، جوانهایی که پیراهن‌هایی که تصویر دکتر احمدی نژاد رویش بود پوشیده بودند، دنبال اتومبیل می‌دویدند و شعار می‌دادند. دکتر هم از پشت شیشه‌ی اتومبیل به ابراز احساسات آنها پاسخ می‌داد.

۱۳۶

جوانان اندونزیایی برای استقبال از دکتر در سفری که ایشان به این کشور داشت به صورت خود جوش پارچه نوشته‌هایی درست کرده بودند که هر حرف از یک جمله دست یکی از آنها بود. وقتی با هم پارچه‌ها را بالا می‌گرفتند، یک جمله می‌شد. یک بار با این پارچه نوشته‌ها نوشتند "ایران در قلب ماست." "وبار دوم" انرژی هسته‌ای حق مسلم ایران است."

۱۳۷

بعضی ها تلقیشان از بحث هسته ای، خود موضوع هسته ای است. این که ایران تولید انرژی بکند. خودکفا شود و وابستگی در این موضوع نداشته باشد. اما دولت هایی که می خواهند جلوی هسته ای شدن ایران را بگیرند، تنها هدفش دخالت در تصمیم گیری های کشورمان است. و تحمیل اراده ی خودشان بر اراده ی ملت ایران. بحث هسته ای، تجلی اراده ی ملت ایران بود و در واقع جنگ اراده ها بود. اراده ی ملت ایران برهسته ای شدن بود و دکتر هم می خواست اراده ی ملت ایران حاکم شود. اما دولت های بزرگ می خواستند این اراده را بشکنند. که اگر موفق می شدند، پیروز این میدان بودند.

۱۳۸

از وقتی در رسانه های داخلی اعلام شد جشن هسته ای با حضور مقامات جمهوری اسلامی در نطنز برگزار خواهد شد، آمریکا و غربی ها تهدید کردند در مراسم جشن هسته ای نیروگاه نطنز را بمباران خواهند کرد. مسئولین وقت بحث هسته ای کلی به دکتر اصرار کردند که جشن را در نطنز برگزار نکنند. اما حرف دکتر این بود که حالا که اعلام رسمی شده برگزار نشدن جشن در نطنز یعنی ترس ما از تهدید دشمنان. برای همین، هر طور شده باید طبق برنامه در نیروگاه نطنز مراسم برگزار شود. مراسم با اصرار و پافشاری دکتر بدون کوچک ترین مشکلی برگزار شد و آب هم از آب تکان نخورد.

۱۳۹

در بحث هسته ای بعد از ماهها مقاومت و تحمل فشارهای داخلی، خارجی و انواع تحریم ها علیه ایران، دکتر در سفر استانی بود که خبر دادند تحت فشار غربی ها در مذاکرات، موضوع تعلیق یک هفته ای غنی سازی اورانیوم مطرح شده است. کاری که دکتر در آن شرایط

انجام داد این بود که در سخنرانش در جمع مردم آن شهرستان در همان ساعاتی که مذاکره در اروپا در حال انجام بود، اعلام کرد که: مردم! غربی‌ها از ما می‌خواهند که برای حفظ آبروی آنها هم که شده نه یک ماه، نه یک هفته، برای یک روز غنی‌سازی را تعلیق کنیم. ما می‌گوییم این ملت برای لحظه‌ای زیر بار ظلم نخواهد رفت. پاسخ دکتر و فریاد حمایت مردم از ایشان، باعث به هم خوردن روند مذاکراتی شد که با غربی‌ها در حال انجام بود.

۱۴۰

تنها پشتیبانی که دکتر در قضیه‌ی هسته‌ای داشت، مقام معظم رهبری بود. خیلی از مسئولین نظام می‌گفتند خط قرمز ما قطع نامه است. ما باید تا جایی پیش برویم که قطعنامه صادر نکنند. اگر خواستند قطعنامه صادر کنند، ما باید کوتاه بیایم. در غیر اینصورت ممکن است هر اتفاقی بیافتد. قطعنامه که صادر شود، کن فیکون می‌شود. دکتر می‌گفت خط قرمز ما عزت ملت ماست. قطعنامه‌ی اول-دوم-سوم را هم صادر کردند. خیلی از سران کشورها که برای دیدار با مقامات ایران می‌آمدند، می‌گفتند خبر دارند که در روز... ساعت... از پایگاههای نظامیشان در منطقه به ایران حمله خواهند کرد. حتی متخصصان می‌گفتند آرایش نظامی نیروهایشان هم نشان از حمله‌ی قریب الوقوع به ایران را دارد. مرکز استراتژیک روسیه هم حمله‌ی نظامی به ایران را خبر می‌داد. اما دکتر با توکل بر خدا و اعتقاد به این که خدا از همه‌ی اینها بالاتر است و اینها توان و قدرت مقابله با خدا را ندارند، با پشتیبانی مقام معظم رهبری و حمایت مردم ایستاد و با یاری خدا پیروز این میدان شد. خداوند دل‌های مردم ایران را در موضوع هسته‌ای، با هم همراه کرده بود و در تمام شهرهای ایران که دکتر برای سخنرانی رفت فریاد همه "انرژی هسته‌ای حق مسلم ماست" بود.

۱۴۱

در سفر استانی به زنجان، برای نماز ظهر هلی کوپتر نزدیک مزرعه ای فرود آمد. یک نفر روستایی با موتور از آن جا رد می شد. هلی کوپتر را که دید مسیرش را کج کرد و آمد سمت ما. دکتر مشغول نماز بود. ما هم نمازمان را خواندیم. نماز که تمام شد، دیدیم جمعیتی از روستائیان از سمت راست و چپ هلی کوپتر به سمتمان آمدند. طوری که دیگر مزرعه دیده نمی شد. شروع کردند به شعار دادن: انرژی هسته ای حق مسلم ماست.

۱۴۲

در سفر استانی به لرستان، بعد از سخنرانی و دیدار دکتر با مردم الیگودرز، با هلی کوپتر به ازنا می رفتیم. ظهر که شد، دکتر گفت برای نماز خلبان هلی کوپتر را هر جا توانست، فرود بیاورد. رودخانه ی بزرگی در مسیر بود که آب قسمتی از آن پایین رفته و خشکی جزیره ماندی وسط آن پیدا شده بود. خلبان هلی کوپتر را همان جا فرود آورد. هنوز نمازمان تمام نشده بود که شنیدیم یک عده ای در ۳۰ متری ما فریاد می زنند "انرژی هسته ای حق مسلم ماست." نماز که تمام شد، دیدیم عده ای از بچه های ۸-۹ ساله هستند که با دیدن هلی کوپتر به سمت ما آمده بودند. چند لحظه بعد روستائیان هم با شنیدن صدای هلی کوپتر آمدند ببینند چه خبر است. یکی از روستائیان در حالی که گوسفندی را زیر بغلش زده بود، خود را به آب زد. بنده ی خدا تا کمر در آب رفت و خودش را به ما رساند. با دکتر و ما روبوسی کرد. بعد خواست گوسفند را جلوی پای دکتر قربانی کند. اما دکتر طبق معمول اجازه نداد. می گفت از خدا خواسته بوده توفیق دیدار رئیس جمهور، احمدی نژاد را به او بدهد.

هرگز فکر نمی کرده اینجا و در کنار روستای خودش خدا چنین توفیقی به او بدهد.

۱۴۳

در سفر استانی به استان همدان، هلی کوپتر به دستور رئیس جمهور برای نماز ظهر کنار یک مزرعه‌ای فرود آمد. روستایی صاحب مزرعه در مزرعه اش مشغول کار بود. از دکتر خواست مهمان سفره اش باشد. بچه‌های تشریفات ناهار را که در ظرف‌های یکبار مصرف ریخته بودند، آوردند. همگی با هم کنار روستایی ناهار خوردیم. باورش نمی‌شد رئیس جمهور مهمان سفره اش است. با چوب خشک اطراف مزرعه اش آتش روشن کرده و روی آن چایی درست کرده بود. از چاییش برای دکتر ریخت و با رئیس جمهور مملکت بدون هیچ تکلفی چایی خورد!

۱۴۴

دکتر نسبت به مسئولیتی که مردم بر دوشش گذاشته‌اند. خیلی مراقب است. حساب مدت زمانی هم که در این منصب بوده و مدت زمانی که از این چهار سال مانده راهرروز که از او سوال شود، دارد. این حساب - کتاب فقط یک معنی دارد و آن این است که از این فرصتی که در اختیار او گذاشته شده بیشترین استفاده را کرده و کارها و پروژه‌هایی که برنامه‌ریزی کرده، طبق زمان بندی به اتمام رسانده، کاری روی زمین نماند. یک بار صحبت در مورد مدت زمانی بود که از عمر دولت نهم می‌گذرد. من گفتم دو سال و نیم. دکتر حرف مرا تصحیح کرد: دو سال و شش ماه و هفت روز!

۱۴۵

در زمان تصدی شهرداری، یک بار از راننده اش خواست یک بیل بخرد و بگذارد داخل ماشین. راننده با تصور اینکه دکتر مزاح کرده، قضیه را فراموش کرد. چند روز بعد دکتر از راننده پرسید که بیل را خریده یا نه. راننده بیل را تهیه کرده و پشت ماشین گذاشت. اما هنوز نمی‌دانسته بیل به چه کار دکتر می‌آید. تا اینکه همان شب در گشت شبانه در

سطح شهر، متوجه گرفته گی جوی آبی شدند. دکتر از راننده خواست ماشین را نگه دارد. بعد پیاده شد و با آن بیل راه آب جوی را باز کرد. از آن به بعد، این کار، بارها و بارها تکرار شد.

۱۴۶

پنج شنبه، جمعه ها که کار ادارات سبک تر شده و تعطیل می شد. کار شهردار، از بقیه ی روزهای هفته بیشتر بود. هر هفته از یک منطقه تهران بازدید می کرد. ساعت ۵ صبح از خانه بیرون می آمد. در منطقه ی مورد نظر گشتی می زد و بعد می رفت شهرداری آن منطقه تا با مردمی که از قبل، از حضور شهردار در منطقه ی خودشان خبردار شده و به شهرداری آمده بودند، دیدار کند.

۱۴۷

شنبه چهارم تیرماه ۱۳۸۴ نتایج آراء پیروزی دکتر احمدی نژاد را در انتخابات نشان می داد. طرفداران دکتر در سطح کشور اظهار خوشحالی می کردند. و شور و حال خاصی در کشور بود. اما دکتر مثل همیشه سر ساعت در دفتر کارش در شهرداری حاضر شده و مشغول کارهای معمولش بود. انگار نه انگار که او حالا رئیس جمهور کشور است.

۱۴۸

در یکی از مراسم ها یکی از بچه حزب الهی ها آمد کنار دکتر. زد روی شانه ی دکتر و گفت: "شهیدبشی ان شاء...". دکتر یواش در گوش او گفت: اشتباه نکن. شهادت مزد اعمال ما است نه هدف اعمال ما!

۱۴۹

گاهی وقت ها بعضی از خانواده های شهدا یا جانبازان با لحن طلبکارانه

ای مدعی حقی می‌شوند که دیگران از آنها گرفته‌اند. کلی هم در حضور دکتر داد و بیداد می‌کنند که ما جوان دادیم. جان کن‌دیم یک عده‌ی دیگر دارند می‌خورند و می‌چاپند و... دکتر در این مواقع یک جمله دارد که به همه‌ی آنها می‌گوید و آن این است که ارزش کارت را یا خون فرزندت را داری ارزان می‌فروشی! ارزان نفروش!

۱۵۰

در دانشگاه علم و صنعت دانشجوی دکتر بودم و از وقتی شهردار شده بود، مثل خیلی از دانشجویهای دیگرش گاهی وقت‌ها برای دیدنش به شهرداری می‌رفتم. یک بار سفارش یکی از دوستانم را کردم تا دکتر در شهرداری کاری برایش ردیف کند. چند ماه گذشت و خبری نشد. در این مدت چند بار به دیدن دکتر رفتم و یاد آوری کردم اما دکتر هیچ کاری برای آن بنده‌ی خدا انجام نمی‌داد. بالاخره صبرم تمام شد. نشستم و یک نامه‌ی تندی خطاب به دکتر نوشتم که اگر ساختمان هم بود تا به حال ساخته شده بود! اگر قرار بود سد ساخته شود، تا به حال ساخته شده بود. شما چرا نسبت به خواست دیگران این همه بی‌توجه هستید و... نامه را داخل پاکت گذاشتم و بردم دادم به دفتر دکتر تا به دست ایشان برسانند. دفعه‌ی بعد که به دیدن دکتر رفتم، از دم در مرا داخل راه ندادند. دفعه‌ی بعد هم همین‌طور. کلی داد و بیداد کردم تا اجازه دادند بروم داخل ساختمان. داخل دفتر دکتر، همان کسی که نامه را گرفته بود به من گفت: آقای...! شما باید حد خودت را بدانی. پرسیدم: یعنی چه؟ گفت: شما بالاخره یک دانشجوی ساده هستی. آقای دکتر شهردار تهران هستند. لحنش آن قدر تحقیرآمیز بود که له‌ام کرد. بغض کردم و چیزی نگفتم. فهمیدم قبل از این که نامه را به دکتر بدهد آن را خوانده. خلاصه رفتم داخل اتاق دکتر. با همان بغضی که در صدایم بود از ایشان پرسیدم: شما از دست من ناراحتید؟ پرسید: برای چی؟! من که بغضم ترکیده بودم با گریه گفتم: به خاطر آن نامه! کیفش

را باز کرد. سررسیدش را در آورد. باز کرد و نامه را از لای سررسید برداشت و گفت: نامه ات آن قدر قشنگ بود که آن را یادگاری نگه داشتم! آقای...! اگر من با شهردار شدن، عوض شدم و دیگر آن رفیق قبلی و استاد دانشگاه قبلی نیستم، بگو تا خودم را اصلاح کنم!

۱۵۱

زمانی که دکتر استاندار اردبیل بود، پسر کوچکش علی رضا از او دو چرخه خواست. آن موقع علی رضا محصل دبستان بود. خرید دو چرخه به خاطر مشغله ی دکتر شش ماه طول کشید. آخر سر صبر علی رضا تمام شد و یک روز زنگ زد به دفتر استانداری و سراغ دو چرخه را گرفت. آن شب دکتر وقتی به خانه برگشت، از آن اخم هایی که تو دل بچه هایش را خالی می کرد، به او کرد که: به دفتر استانداری چه مربوط. باید به خودم می گفتی! همین کار علی رضا باعث شد خرید دو چرخه مدتی دیگر عقب بیافتد.

۱۵۲

برای انجام کاری پیش دکتر بودم. یک دفعه تلفن دکتر زنگ زد. گویا یکی از آشناهای ایشان پشت خط بود. با او احوالپرسی کرد. وسط صحبت هایشان دیدم دکتر با برافروختگی صدایش را بالا برد: این که شما می گویی یعنی سفارش. شما توجه داری؟ حواست هست از من چه می خواهی؟ می خواهی مرا توی آتش بیاندازی؟! من هرگز این کار نمی کنم.

۱۵۳

در زمان استانداری دکتر در اردبیل، روزهای اول، چون خانواده ی دکتر ترکی بلد نبودند، یک نفر از طرف استانداری موقع خرید، خانواده ی دکتر را همراهی می کرد تا با فروشنده ها صحبت کند. دکتر به بچه هایش سفارش کرده بود که پول را دست این آقا بدهند تا در معذورات

قرار نگیرد. مدتی بعد دکتر از بچه هایش خواست خودشان خرید کنند و به آن آقا زحمت ندهند. تا یک وقت احساس غرور و خوشحالی نکنند که کس دیگری خریدشان را انجام می دهد!

۱۵۴

آمده بود پیش دکتر. بنده ی خدا می گفت بیست سال است می آید و می رود. اما هنوز مشککش با شهرداری حل نشده. بیست سال بیش ۱۰ میلیون جریمه اش کرده و به او پایان کار نداده بودند. و در این مدت سرمایه اش را کد مانده و اصلاً "زندگیش فلج شده. جریمه را چون رقم غیر منصفانه ای بوده، پرداخت نکرده بود. هر سال به این مبلغ اضافه شده بود تا دوره ی شهرداری دکتر که ارزش ملک به ۱۶ میلیارد تومان رسیده بود، رقم جریمه هم ۲۵۰ میلیون شده بود. دکتر از او پرسید چقدر می تواند پرداخت کند؟ مرد گفت ۵۰ میلیون! دکتر همانجا زیر نامه اش را امضاء کرد. مرد اصلاً "باورش نمی شد. یک دفعه شروع کرد به گریه کردن. بعد به دکتر گفت می خواهد ۲ میلیارد از این ۱۶ میلیارد را به یک مؤسسه ی فرهنگی کمک کند. و خواست ۲ میلیارد به دکتر بدهد. دکتر با لحن خاصی به او گفت: مدیران اول برای امور فرهنگی کمک می گیرند. بعد برای امور دیگر... اینطور نیست که از راه درست منحرف می شوند. این مبلغ را خودت در هر راه خیری که می شناسی، هزینه کن.

۱۵۵

با استنادار از گردنه ی صائین اردبیل عبور می کردیم. برف شدیدی هم می بارید و اتومبیل ها به سختی تردد می کردند. اتومبیل پیکانی که مسافرانش یک خانواده بودند، وسط جاده گیر کرده بود. تا آقای استنادار اتومبیل را دید، از راننده خواست اتومبیلان را نگه دارد. بعد پیاده شد تا به راننده کمک کند. او هم دکتر را نمی شناخت و نمی دانست ایشان استنادار است، با خوشحالی کمکمان را پذیرفت. من و

دکتر اتومبیل را هل دادیم تا راننده آن را کنار جاده ببرد. کامیونی آمد و از کنار ما رد شد. راننده ی کامیون وقتی دید اتومبیل پیکان راه را بند آورده، رو به من و دکتر و راننده با الفاظ رکیک فحاشی کرد. بی سیم را از داخل اتومبیل خودمان برداشتم تا به پاسگاه پلیس اطلاع دهم. جلوی کامیون را بگیرند. تا دکتر متوجه شد، بی سیم را از دستم گرفت و گفت: چه کار می کنی؟ رها کن! زحمت کش است. نان آور خانواده است. زن و بچه هایش چشم به راهش هستند. دعا کن به سلامت به خانه اش برسد!

۱۵۶

برای دکتر فرقی نمی کند برایش چاپلوسی کنی یا فحشش بدهی. کارت را راه می اندازد. هر چند از چاپلوسی بدش می آید. خیلی ها که می آیند دستش را ببوسند، با ناراحتی دستش را می کشد و نمی گذارد. وقتی هم کار کسی را راه می اندازد، انتظاری از او ندارد. حتی یک تشکر خشک و خالی. در سفر حج واجب در عرفات، رفتم دم گوش دکتر. گفتم: خدا پدرت را بیمارزد. ما را کجا آوردی! ما کارمندهای ریاست جمهوری کجا! حج واجب کجا! گفت: همه اش خدا بوده. گفتم: می دانم خدا بوده. ولی اگر شما نبودید که نمی آمدم. همان طور که دعا می خواند جواب داد: بعدش هم خدا بوده. برو دنبال کارت. برو برای پدر و مادرت دعا کن.

۱۵۷

گزارشات تحلیلی کارشناسانه که در خصوص سازش یا کوتاه آمدن در موضوع هسته ای به دکتر می رسید، دکتر در حاشیه ی هر کدام چند بند به عنوان تذکر می نوشت که در تمامی گزارشها بند آخر توکل و اعتماد به خدا بود.

۱۵۸

در شب میلاد حضرت زهرا(س) شهرداری تهران می‌خواست تونل رسالت را افتتاح کند. از دکتر هم دعوت کرده بودند. چون تابستان بود، مراسم را در هوای آزاد برگزار کرده بودند. سخنرانی دکتر مصادف شد با اذان مغرب. دکتر با شنیدن نوای اذان، بلند شد و رفت سمت تونل. همه می‌دانستند که برای خواندن نماز می‌رود. من هم از فرصت استفاده کردم و دنبال ایشان رفتم. محافظان دکتر فرشی را که گوشه‌ی تونل بود، پهن کردند. دکتر که همیشه با وضوست، ایستاد به نماز. من هم کنار ایشان به نماز ایستادم. بین نماز یک دفعه متوجه شدم جمعیت زیادی از خبرنگاران و عکاسان ریختند دور دکتر و شروع کردند به عکس انداختن. دکتر بدون توجه به آنها نمازش را خواند. بعد خیلی عادی رفت در مراسم. سخنرانیش را کرد. اما این عمل دکتر انگار برای رسانه‌ها و خبرگزاری‌ها خیلی جالب بود. چون فردای آن روز این مسأله در تمام خبرگزاری‌ها همراه با عکس دکتر منعکس شد!

۱۵۹

در سفرهای استانی، به خاطر فشردگی برنامه‌ها و استقبال مردم، جلسات سخنرانی با تأخیر شروع می‌شود. اگر جلسه به وقت اذان ظهر بخورد، دکتر ابتدا نمازش را پشت جایگاه می‌خواند و بعد به سایر برنامه‌ها می‌پردازد.

۱۶۰

دکتر اجازه نمی‌دهد کسی در نماز به او اقتدا کند. نمازش را هم مختصر اما با رعایت آداب کامل می‌خواند. به ذکر یونسیه هم خیلی پایبند است.

۱۶۱

در اجلاس اتحادیه‌ی افریقا، در نوبت صبح، آخرین سخنران دکتر بود.

مهمانها چون از صبح شنونده ی سخنرانی های متعدد بوده و خسته شده بودند، دقت لازم را به سخنرانی های پایانی نداشتند. دکتر پنج دقیقه بیشتر صحبت نکرده بود که برق قطع شد. هرکاری هم کردند، درست نشد. مسئولین و مجریان اجلاس عذر خواهی کردند و گفتند جلسه موکول می شود به بعدازظهر. عده ای تحلیل کردند که قطع برق عمدی بوده! ما، هیئت ایرانی هم از این اتفاق دلخور شدیم. اما دکتر می گفت حتما "حکمتی در کار بوده! بعد از ظهر ساعت ۳ جلسه شروع شد و اولین سخنرانی را هم برای دکتر گذاشته بودند. به خاطر قطع برق در نوبت صبح، مهمانها حساس شده، با دقت بیشتری به سخنرانی دکتر گوش می دادند و استقبال و عنایت بیشتری نشان دادند. دکتر بیست دقیقه صحبت کرد و صحبتهایش هم تأثیر لازم را در آن اجلاس گذاشت.

۱۶۲

میزان سود عوارضی که شهرداری به صورت قسط بندی از مردم می گرفت، اشکال شرعی داشت. دکتر تا شهردار شد، حذف این سود را در دستور کار خود قرار داد. با طرح آن در شورای شهر و پی گیری های زیاد توانست این سود را حذف کند.

۱۶۳

"مؤمن بن بست ندارد." جمله ای است که هر وقت وزرایش در کارشان دچار مشکل می شوند، به آنها متذکر می شود. در زمان شهرداری و در جریان حذف سود عوارض، برخی ها به دکتر اعتراض می کردند که با این کار او، شهرداری زمین می خورد. اما اتفاق جالبی افتاد. مردم که متوجه حذف سود از عوارض شدند، برای پرداخت عوارضشان اقدام کردند و... خزانه ی شهرداری از همیشه پرتر شد!

۱۶۴

دکتر در تمام چهار سالی که رئیس جمهور است، روز اول عید را به دیدن ایتام، کودکان تحت حمایت بهزیستی یا بیمارستان کودکان رفته و آنها را مورد تفقد قرار می دهد!

۱۶۵

در ایام نوروز می روند خانه ی خودشان در نارمک. آنجا به همراه همسرشان به خانه ی تک به تک همسایه ها سر می زنند. همسایه ها هم برای عید دیدنی به منزل دکتر می روند.

۱۶۶

چند ماهی بود که در خانه ی جدیدشان در نهاد ریاست جمهوری مستقر شده بودند. دکتر به خاطر مشغله های فراوان هنوز فرصت رسیدگی به خانه را نکرده بود. عید آن سال، یک روز تعطیل، می خواست باغچه ی خانه اش را مرتب کند. گل خرزهره ای وسط باغچه بود که هرکاری کرد نتوانست درش بیاورد. از باغبان ریاست جمهوری کمک خواست. کار باغبان که تمام شد، ۱۰۰۰۰ تومان به او داد. باغبان از گرفتن پول ابا کرد که من وظیفه ام است. امادکتر با گفتن این که کارشخصی بوده و این مبلغ را به عنوان عیدی بگیرد، او را راضی کرد.

۱۶۷

دکتر در جوانی و در سنین دانشجویی سیر مطالعات مذهبی - اعتقادیش را با مطالعه ی کتابهای شهید مطهری کامل کرده بود.

۱۶۸

وقتی استاد مطهری به شهادت رسید، از طرف دانشجویان، سه نفر؛ از دانشگاههای علم و صنعت، پلی تکنیک و دانشگاه تهران به محضر امام

(ره) مشرف شدند تا از ایشان سؤال پرسند که بعد از شهید مطهری با کدام روحانی هماهنگ شوند. امام فرمودند: همین آسید علی (خامنه ای) هست. ایشان می توانند خلأ شهید مطهری را پرکنند. یکی از این سه دانشجو، محمود احمدی نژاد بود که مسئولیت بچه های علم و صنعت را داشت. آن زمان آقای خامنه ای چون در حج بودند، آن دو نفر برای هماهنگی سراغ روحانی دیگری می روند. اما دکتر از توصیه ی امام سرپیچی نکرده، با آنها همراه نمی شود. بعدها همین تخطی از خواست امام (ره) و عدم هماهنگی با آقای خامنه ای انحراف بزرگی به وجود آورد که آخرش به انحراف تحکیم وحدت منتهی شد.

۱۶۹

به خاطر ازادت قلبی و خاصی که دکتر به آقا (مدظله) دارد، بهترین زمانی که کارکنان دفتر می خواهند حرفی یا خطای کاری را که مرتکب شده اند، به دکتر منتقل کنند، زمانی است که ایشان از پیش آقا برمی گردند. دکتر هر هفته یک روز خاص را با آقا دیدار خصوصی دارد. وقتی جلسه شان تمام می شود و دکتر به نهاد برمی گردد، آن قدر شاد، پر انرژی و بانشاط است که کارمندان مطمئن هستند خطایشان را می بخشد.

۱۷۰

۱۷۱

دکتر لنکرانی تعریف می کرد؛ چند ماه از ریاست جمهوری دکتر گذشته بود که متوجه شدم در برنامه ریزی کاری دکتر زمان استراحتی برای ایشان منظور نشده است. با دکتر الهام که آن زمان رئیس دفتر ایشان بود صحبت کردم و به ایشان تذکر دادم ۱۲ نصفه شب آن هم بدون وقفه در دراز مدت - که ساعت کاری دکتر از ۶ صبح تا ۱ ایشان را از پا می اندازد. دکتر الهام توضیح داد که برنامه ریزی ها به خواست خود دکتر است. یک روز رفتم پیش دکتر و از ایشان به عنوان یک پزشک

خواستم که در طول روز زمانی را هم برای استراحتشان در نظر بگیرم. یک مدت گذشت. دیدم دکتر توصیه ی مرا جدی نگرفته. در دیداری که با رهبر معظم انقلاب داشتم، گزارشی از برنامه ی روزانه ی دکتر را به آقا مدظله العالی دادم و از ایشان خواستم به دکتر تذکر دهند مواظب سلامتی خودش باشد. هفته ی بعد که دکتر را دیدم، به شوخی به من گفتم: رفتی گله گی مرا به آقا کردی؟! من هم گفتم: خب! شما به توصیه ی من گوش نکردید. من هم مجبور شدم به آقا بگویم! بعد از تذکر آقا، یکی-دو ساعت در وسط روز خالی گذاشتند. طوری که برنامه ی دکتر سبک تر شود، و جلسات پشت سر هم نباشد. فاصله نهار و نماز و کمی بعد از آن را هم ایشان فرصت استراحت داشته باشند.

۱۷۲

۱۷۳

۱۷۴

بیشترین مطالعاتی که دکتر از اوایل ریاست جمهوری تا به حال دارد، سخنان امام خمینی (ره) در مجموعه کتابهای صحیفه ی نور است. این مداومت به مطالعه صحبت های امام (ره) تا به آنجاست که دکتر با آن مأنوس بوده و آن را راهنمای عمل خود قرار داده، در رفتارها و صحبت هایش هم ساری و جاری است. وزیر بهداشت تعریف می کرد؛ چون خود من هم گاهی وقت ها صحیفه ی نور را تَوَرَّق می کنم، جای پای صحبت های امام راحل را در صحبت ها و عملکرد دکتر احمدی نژاد زیاد دیده ام.

۱۷۵

قبل از اینکه وزیر دولت نهم شوم. بارها در کنفرانس های علمی شرکت کرده و با فضاها ی آنجا آشنا بودم. در سمینارها و کنفرانس هایی که در خارج از کشور برگزار می شد، بعضی از مسئولین را دیده بودم که وقتی نوبت سخنرانی آنها در این مجامع می شد، به سختی نام خدا را در ابتدای

صحبت هایشان می آوردند. اما دکتر وقتی برای اولین بار در سازمان ملل سخنرانی کرد، خیلی محکم و از موضع یک مسلمان مؤمن معتقد، بدون هیچ نگرانی از ابراز ایمانش با نام خدا و حضرت حجت (عج) شروع به صحبت کرد. در دیداری که آن روزها با آیت ا... صافی گلپایگانی داشتم، ایشان فرمود: وقتی آقای رئیس جمهور آمد، حتماً از ایشان تشکر کن که شجاعانه در آن مجمع نام مقدس امام زمان (عج) را بردند و این نگاه به منجی و تذکر به معنویات را با شجاعت بیان کردند.

۱۷۶

یک بار یکی از بچه ها از دکتر در مورد امام زمان (عج) سؤال کرد. دکتر جواب داد: بعضی ها فکر می کنند خودشان کارها را می چرخانند. گاهی اوقات هم یک کمک و عنایتی هم از طرف آقا امام زمان (عج) بهشان می رسد. اما قضیه کاملاً برعکس است. همه ی کارها دست خود آقا امام زمان است. ما هم اگر ناخواسته سنگ جلوی کارهای امام زمان نیاندازیم، کمکی می کنیم. باید نوع نگاه عوض شود.

۱۷۷

یک بار یکی از روحانیون با لحن طلبکارانه ای به دکتر اعتراض کرد که: برای چه و به چه حقی این همه در مورد امام زمان حرف می زنی؟ شما حق نداری! من اجازه نمی دهم. دکتر فقط لبخندی زد و گفت: آقای... مگر امام زمان را خریدی؟!

۱۷۸

وقتی ماهواره ی امید با موفقیت در مدار قرار گرفت، دانشمندان ایرانی که در کار ساخت و پرتاب ماهواره بودند، به دکتر گفتند: اگر اعتماد شما به ما، پی گیری های مداوم و دلسوزی های شما نبود، ما هنوز در ابتدای راه ساختن ماهواره بودیم! دکتر هم گفت: اشتباه نکنید بچه ها!

هر فیض الهی و خیری که در این عالم می‌رسد از جانب امام زمان، حضرت مهدی (عج) است.

۱۷۹

بعد از فوت آیت‌ا... دوانی به دکتر گفتم: شنیدید مرحوم دوانی در مورد فشارهای سیاسی و تخریب‌های رسانه‌ای که علیه شما می‌شود چه گفتند؟! گفتند: به احمدی نژاد بگویید گمان نکند که تنها و غریب است و... دیدم چشم‌های دکتر پر از اشک شد و در حالیکه سرش را پایین انداخته بود، گفت: غربت و تنهایی ما کجا و هزار و... سال غربت مولا امام زمان، حضرت مهدی (عج) کجا؟!!

۱۸۰

دکتر وقتی می‌خواست کابینه‌اش را تشکیل دهد، وزرای انتخابش را خواست و با گفتن این جملات که همه‌ی ما در محضر امام عصر (عج) هستیم، ایشان ناظر بر عملکرد ما هستند و شما خودتان را در این محضر حس کنید، میثاق نامه‌ای را که خودش تنظیم کرده بود، به آنها داد تا مطالعه و امضاء کنند. در این میثاق نامه آمده بود: "من متعهد می‌شوم در این سِمَتی که قرار می‌گیرم، چیزی برای خودم نخواهم. از هر امکاناتی که از بیت‌المال هست، برای خود و اطرافیانم استفاده نکنم. برای خودم دنبال منفعی نباشم. نگاهم نگاه به منفعت مردم و پیشرفت و تعالی کشور باشد. و از همه‌ی ظرفیت‌هایی که خدا در اختیارم قرار داده؛ چه توانایی‌ها و چه وقتم برای این منظور استفاده کنم و...."

۱۸۱

در دور اول سفرهای استانی، دکتر در تمام شهرستان‌های ایران حضور یافت و از نزدیک با مشکلات هر شهرستان آشنا شد. هرروز از چهار- پنج شهردیدن می‌کرد. در تمام شهرها برای مردم سخنرانی می‌کرد و

با آنها دیدار چهره به چهره داشت. در برخی استانها، برای رفتن به این شهرها گاهی تا هفت ساعت داخل هلی کوپتر می نشست. در حالی که بیش از یک ساعت نشستن در هلی کوپتر با آن سر و صدای وحشتناک موتور هلی کوپتر و لرزش هایی که دارد، اعصاب را داغان و بدن را کوفته می کند. تازه به محض پیاده شدن از هلی کوپتر هم یک برنامه ی کاری فشرده به خواست خود دکتر در انتظار او بود با سخنرانی های متعدد، حضور در حلقه ی مردم و پاسخگویی به ابراز احساسات آنها.

۱۸۲

برخی از وزیران به دکتر پیشنهاد دادند برای سبک تر شدن حجم کارهای دکتر در سفرهای استانی، آنها، به نمایندگی از او، به برخی از شهرستان ها بروند. اما دکتر با یاد آوری این که به میثاقی که برای اداره ی کشور بسته، پایبند است، می گفت برای اداره ی کشور باید از همه ی شهرهای کشور شخصا بازدید کند تا بتواند بر اساس نیاز هر شهرستان تصمیم گیری کند.

۱۸۳

وقتی فقط استاد دانشگاه بود، تابلویی در اتاقش دیده بودم که روی آن این جمله بود. "الملكُ یبقی مع الکفر ولا یبقی مع الظلم" شهردار هم که شد، وقتی برای دیدنش به دفترش رفتم همان تابلو را روی دیوار اتاقش دیدم. "حکومت با کفر باقی می ماند اما با ظلم نه!

۱۸۴

وقتی در اردبیل زلزله آمد، پای دکتر در حادثه ای آسیب دیده و شکسته بود. و با عصا راه می رفت. درحالی که برف سنگینی هم روی زمین نشسته بود، با همین وضعیت دکتر تا چند شبانه روز، بی وقفه، درگیر رسیدگی به وضعیت زلزله زدگان بود. سه روز بعد از زلزله بچه هایش

که چند روز بود پدر را ندیده بودند، به دیدنش در استانداری رفتند و او را مجبور کردند بعد از سه شبانه روز بی خوابی کشیدن، یکی- دو ساعتی بخوابد و استراحت کند.

۱۸۵

در اسفندماه ۱۳۷۵ در اثر زلزله، دوازده هزار خانه در استان اردبیل خراب شد. در مهر ۱۳۷۶ به همت استاندار، دکتر احمدی نژاد همه ی خانه ها از نو ساخته شده، به ساکنانش تحویل داده شد.

۱۸۶

به خاطر عملکرد خوبی که دکتر در استانداری اردبیل داشت، سه سال پیاپی به عنوان استاندار نمونه معرفی شد. مسئولین وقت، به نشان تقدیر یک اتومبیل بنز آخرین مدل از طرف وزارت کشور به دکتر هدیه کرد که دکتر هم آن را به استانداری بخشید.

۱۸۷

تا قبل از اینکه دکتر استاندار اردبیل شود، دریاچه ی " شورابیل"؛ تفریحگاه اهالی آنجا، دریاچه ای با آب شور مثل دریاچه ی ارومیه بود با چند اصله درخت و یک چرخ و فلک. دکتر بعد از کارشناسی که انجام داد، دستور داد آب دریاچه را شیرین کردند. طوری که هم اکنون، آنجا ماهی پرورش می دهند، به دستور دکتر ده ها اصله درخت در محوطه ی اطراف دریاچه کاشته شد و... شورابیل تبدیل شد به یک منطقه ی دیدنی توریستی!

۱۸۸

وقتی دکتر استاندار اردبیل شد آب گرم سرعین در حد یک روستای نیمه مخروبه بود. دکتر سرعین را به یک جای توریستی و آب درمانی

تبدیل کرد و توریست های آنجا چندین برابر شد. کارساخت هتل هایی که دکتر بانی آن بود و در سریع ساختن می شد، وقتی به اتمام رسید، که دکتر از اردبیل رفت.

۱۸۹

بعد از برکناری از استانداری، از سال ۱۳۷۶ تا ۱۳۸۴ حجم کتابهایی که دکتر می خرید و مطالعه می کرد، سه برابر قبل شد. زمینه ی مطالعات، تخصصی و در موضوعات اخلاقی، اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و... بود.

۱۹۰

یک بار دکتر در جمع پزشکان صحبت می کرد. چون دکتر به سنت های ملی خیلی پایبند است، صحبت هایش هم راجع به تغذیه ی سنتی ایرانی بود. بحث هایی که مطرح می کرد، برای پزشکان متخصص حاضر در جلسه هم جالب و هم قابل بهره برداری بود.

۱۹۱

از سفر استانی مشهد برمی گشتیم. وقت پیاده شدن از هواپیما، دکتر چند ورق کاغذ به من داد تا نگه دارم. روی کاغذها دست خط دکتر بود. اشعار زیبایی سروده بود. برایم جالب بود که دکتر شعر هم می گوید. فردا صبح در دفتر رئیس جمهور تا دکتر را دیدم به ایشان گفتم: با اجازه ی شما می خواهم آن کاغذها را یادگاری برای خودم نگه دارم. دکتر با خنده گفت: برای خودت! من خودم اصل و پاک نویسنش را دارم.

۱۹۲

در جشن کتاب سال آقای حداد و دکتر با هم حضور داشتند. بعد از سخنرانی آقای حداد، دکتر بالای سن رفت و مشغول سخنرانی شد.

آقای حداد که خودش هم ادیب است با یک حالت تعجبی در گوشم گفت: آقای احمدی نژاد خیلی خوب صحبت می کند! من هم گفتم: دکتر همیشه این طور صحبت می کند. جملات کوتاه به کار می برد. صحبت هایش نظم منطقی دارد و ساده و همه فهم هم حرف می زند.

۱۹۳

در طول شش ماه اول حضور دکتر در اردبیل به عنوان استانداری، او به طور کامل به زبان ترکی تسلط پیدا کرده و با مردم استان به زبان خودشان، ترکی صحبت می کرد.

۱۹۴

پسر کوچک دکتر ضریب هوشی بالایی داشت و بین هم کلاسی هایش از لحاظ درسی بالاتر بود. همین مسأله باعث شده بود او دچار غرور شود. به خصوص که پدرش هم استاندار آنجا بود. یک بار به خواست معلم قرار شد با یکی از هم کلاسی هایش که در درس ریاضی ضعیف بوده، کار کند. این دانش آموز جمع و تفریقی را اشتباهی انجام داد. پسر دکتر در جمع دوستانش او را مسخره کرد. خودش هم فوراً از کاری که کرده بود، پشیمان شد. در خانه موضوع را با پدرش در میان گذاشت. دکتر به شدت ناراحت شد و از علی رضا خواست برود و از آن دانش آموز عذرخواهی کند. علی رضا هم فردای همان روز جلوی بقیه ی بچه ها از آن دوستش عذرخواهی کرد. آن شب پدرش او را کناری کشید و با او صحبت کرد: آگه آدم یک استعداد و توانایی داشته باشد باید در اختیار دیگران قرار دهد نه اینکه آن را چماق کند و بزند توی سربقیه!

۱۹۵

دکتر معمولاً وقتی مطلبی می خواهد بنویسد، حداکثر استفاده را از کاغذ دم دستش می برد. پاکت های نامه را آرام و با احتیاط باز می کند که آسیبی

نبیند و بعد از پشت آنها هم برای نوشتن استفاده می کند. و دور نمی اندازد. به کارمندها و منشی های دفترش هم سفارش کرده از پشت کاغذهای باطله که سفید و قابل استفاده است استفاده کنند.

۱۹۶

دکتر نسبت به مصرف بی رویه ی انرژی فوق العاده حساس است و خودش هم رعایت می کند. سیستم خنک کننده ی دفتر رئیس جمهور کولرهای گازی است. این کولرها برق زیادی مصرف می کنند. دکتر معتقد است کشورهای پیشرفته با تبلیغ و فروش این کولرها به مردم ایران انرژی مملکت را ازبین می برند. حتی اگر هوا در اوج گرما هم باشد، به محض این که می بیند در اتاق کولر روشن کرده اند، فوری آنها را خاموش می کند.

۱۹۷

روشنایی اتاق دکتر با مهتابی و لوستر است. به عنوان منشی دکتر، هر وقت به اتاق دکتر می رفتم، می دیدم دکتر لوسترها را خاموش کرده و در روشنایی مهتابی کار می کند. با شناختی که از دکتر داشتم، نشستم و مصرف برق هر دوی این روشناییها را حساب کردم. متوجه شدم مصرف برق در مهتابی های اتاق دکتر کمتر از لوسترهایست که لامپ کم مصرف دارند. چند بار زودتر از دکتر به اتاقش رفتم و از قصد لوسترها را روشن کردم. تا دکتر وارد اتاقش می شد، لوسترها را خاموش و مهتابی ها را روشن می کرد. باز با خودم گفتم شاید نور لوسترها برایش آزار دهنده است. اما وقتی مهمان خارجی برایش می آمد، دستور می داد تمام چراغ ها را روشن کنند. به محض خروج مهمان هم می گفت بچه ها لوسترها را خاموش کنند. حالا بعد از گذشت چهار سال بچه های خدماتی دیگر عادت کرده اند. در حضور مهمانهای خارجی این لامپ ها را روشن و به محض خروج آنها، خاموششان کنند. یک بار من به آنها

اعتراض کردم که این بی ادبیست که در حضور رئیس جمهور چراغ‌ها را خاموش می‌کنید. گفتند دکتر آن قدر به ما سفارش کرده که چه ایشان باشند و چه نباشند ما موظفیم این کار را انجام دهیم!

۱۹۸

بعد از بدرقه‌ی رسمی رئیس جمهور یکی از کشورها در باغ ریاست جمهوری، به سمت دفتر برمی‌گشتیم. یک دفعه دکتر چند قدم عقب برگشت. خم شد. از روی زمین چیزی برداشت. گرفت طرف من که مسئول تشریفات بودم. سنجاق کاغذ بود. سنجاق را گرفتم. گفتم، لازم می‌شود. حیف است!

۱۹۹

اوایل ریاست جمهوری دکتر، یک روز مرا که منشی مخصوصش بودم صدا کرد. رفتم به اتاقش. اشاره کرد به فرش دستبافی که کف اتاق بود: این فرش را ببین. چقدر نفیس است! چه نقشه‌ی قشنگی دارد! چه طرح و رنگ زیبایی در آن به کار رفته! از دیدنش آدم لذت می‌برد. آن وقت فرش به این زیبایی و گرانی افتاده زیر پا ونخ نما شده. بگو بیایند این فرش را ببرند. حیف است از بین برود. توجه و دقت دکتر تعجب برانگیز بود. معلوم بود این فرش سالهای سال کف این اتاق را پوشانده و خیلی‌ها پا روی آن گذاشته و بی توجه به آن بوده‌اند. با مسئول مربوطه هماهنگ کردم تا برای انتقال فرش اقدام کنند.

۲۰۰

مسئول یکی از نهادهای دولتی به دکتر مراجعه کرده و درخواست خرید سیصد دستگاه کامپیوتر داد. دکتر به متقاضی گفت دستور می‌دهد از نهاد ریاست جمهوری این تعداد کامپیوتر را به آن اداره بدهند. بعد به کارمندهای دفترش گفت کامپیوترهای اضافی روی میزهای کارمندهای نهاد را که بیشتر

جنبه‌ی نمایشی دارد تا کاربردی و سال تا سال هم از آن استفاده نمی‌شود، آماده‌کنند و به آن اداره تحویل دهند. به این صورت بحث خرید کامپیوتر که رقم بالایی هم باید بابت آن هزینه می‌شد، منتفی شد!

۲۰۱

در زمان شهرداری رفته بود بازدید پروژه‌ی بزرگراه امام علی (ع). این پروژه برای دکتر خیلی مهم بود. چون گره بزرگی از ترافیک شهر را حل می‌کرد پیمانکار مشغول ریختن آسفالت بود. دکتر از او دماسنج خواست. بعد دماسنج را در آسفالت فرو کرد و به پیمان کار گفت: الان که وقت آسفالت ریختن نیست. درجه حرارت آسفالت با هوا هم خوانی ندارد. الان هر چه آسفالت بریزید، از بین می‌رود. مهندس پیمانکار که از اطلاعات تخصصی دکتر کپ کرده بود، شروع کرد به توجیه کردن که آسفالت را از جای دیگری برای ما می‌آوردند و دست ما نیست و.... اما هر توجیهی کرد نتوانست پاسخ قانع‌کننده‌ای به دکتر بدهد. به دستور دکتر کار پروژه تا مساعد شدن شرایط جوی به تعویق افتاد.

۲۰۲

اواسط عید سالی که دکتر شهردار بود، یک روز سری به پروژه‌ی بزرگراه امام علی زد. آنجا به مراحل کار پروژه‌ای که انجام شده بود نظارت می‌کرد. جایی متوجه شد در اثر بی احتیاطی کارگرها درختی در حال خشک شدن است. همانجا با زیبا سازی شهرداری تهران تماس گرفت. آنها هم تا دکتر آنجا بود، سریع آمدند. درخت را درآوردند و دوباره در جای دیگری کاشتند تا خشک نشود.

۲۰۳

همان روز در حین بازدید متوجه شد ساخت پلی که در بزرگراه بود را بیش از حد طول داده‌اند. دکتر با مدیر مربوطه تماس گرفت. او خودش

را رساند و در مقابل سؤال دکتر، شروع به توجیه کم کاری‌هایش شده بود کرد. دکتر آقای علی آبادی، معاون عمرانی شهرداری راهم خواست و همانجا به مدیر ابلاغ شد که توانایی انجام درست کار را ندارد.

۲۰۴

وقتی مسئولیت شهرداری را برعهده گرفت، برای این که تکانی به نیروهای شهرداری داده، مسئولیتشان را در قبال شهر به آنان یادآوری کند، گفت چهل و پنج روزه کل خیابان‌های تهران لکه گیری می شود. خیلی‌ها مسخره اش کردند. خیلی‌ها چوب لای چرخ گذاشتند. خیلی‌ها همکاری نکردند. خیلی‌ها هم، کم کاری کردند. اما... بیش از دو سوم خیابانهای تهران ظرف چهل و پنج روز لکه گیری شد.

۲۰۵

یکی از مشکلاتی که تیم حفاظت دکتر با ایشان دارد این است که دکتر اصلاً "پایند تشریفات نیست. از استفاده از پیشرفته ترین امکاناتی که خاص رئیس جمهور فراهم شده مثل آسانسور مخفی، امکانات تفریحی - ورزشی و... گرفته تا ساده ترین آنها. در طول پنج سالی که از شهرداری و بعد، ریاست جمهوری ایشان گذشته، همین رویه را داشته. به عنوان مثال در داخل اتومبیل مقامات از درجه ی اول گرفته تا درجه ی دوم و سوم، همیشه "چتر" می گذارند که در مواقع بارندگی محافظان روی سر آن مقام مسئول بگیرند. اما در طول چند سال مسئولیت دکتر چه به عنوان شهردار و چه به عنوان رئیس جمهور تا به حال ایشان نگذاشته ما محافظ‌ها در هنگام بارندگی چتر روی سرشان بگیریم.

۲۰۶

در اولین دور سفرهای استانی، مسئولین استان‌ها سرسفره، چند جور غذا و سالاد و دسر می گذاشتند. دکتر فقط سالاد یا نان و ماست می خورد.

اعتراضی به ریخت و پاش هایی که انجام شده بود، نمی کرد اما جوری رفتار می کرد که استاندار دفعه ی بعد یک جور غذا بیشتر سر سفره نمی آورد. این اتفاق در بازدید های زمان شهرداریش از مناطق مختلف شهرداری هم افتاده بود.

۲۰۷

تازه شهردار شده بود. برای بازدید از یکی از مناطق تهران رفته بود. آنجا، مسئولین شهرداری منطقه برای خود شیرینی چند جور غذا درست کرده و در یک سالن بسیار زیبا، میزهای آن چنانسی چیده بودند. به محض تمام شدن دیدار مردمی، دکتر را به سالن غذا خوری راهنمایی کردند. پرسید: به مردمی که به شهرداری مراجعه کرده بودند ناهار دادید؟ گفته بودند به آنها غذا داده اند. تا داخل سالن شده بود و ضیافتی را که از پول بیت المال برایش ترتیب داده بودند، دیده بود، گفته بود من سر سفره ای که اشرافی گری در آن باشد، نمی نشینم! آمده بود بیرون و هر چه مسئولین و معاونان التماس کرده بودند به سالن برگشته بود. آقای...، یکی از مشاوران دکتر را واسطه کرده بودند. او به دکتر گفته بود شهردار منطقه بدجوری ضایع شده! دکتر هم به مشاورش گفته بود: من باید الان با این مسئله برخورد کنم که بعداً "کارمان به برخورد با مسائل بزرگتر از اینها نکشد. آن روز دکتر نان و ماست خواسته و نان و ماست خورده بود. این اتفاق مثل بمب در شهرداری ها صدا کرد و زمینه ای شد که جلوی ریخت و پاش های شهرداری ها گرفته شود. دکتر در ریاست جمهوری هم همین رویه را دارد. طوری که کارکنان نهاد حتی اگر بخواهند پرده ای را تعویض کنند، نگران این هستند که نکند اسراف باشد و دکتر با آنها برخورد کند!

۲۰۸

در همایش ها معمولاً "مسوؤلان از آسانسور یا پله های ویژه استفاده

می کنند تا با خبرنگاران یا مردم تماس نداشته باشند. در یکی از اولین همایش هایی که دکتر بعد از ریاست جمهوری حضور داشت، بعد از همایش منشی ها، دکتر را به سمت پله های ویژه راهنمایی کردند. اما دکتر نپذیرفت و با ناراحتی گفت: یعنی چه؟ چرا فرار کنیم! و از همان راهی رفت که همه ی شرکت کننده ها می رفتند.

۲۰۹

در فهرست همراهان رئیس جمهور در اولین سفر خارجی همه نوع مسئولیتی دیده می شد. ۶-۵ نفر محافظ در پست های مختلف، خدمت کار، جامه دار، کفش دار. دکتر که فهرست را دید، در همان اولین سفر خارج از کشورش این فهرست عریض و طویل را به هم زد. فقط آنهایی همراه دکتر به سفر باید می رفتند که حضورشان ضرورت داشته باشد. کل همراهان دکتر در سفرش به نیویورک و سازمان ملل ۲۶ نفر بود. در سفرهای بعدی هم به خواست دکتر مسئول تشریفات این تعداد را کمتر کرده که بیشتر نکرده.

۲۱۰

همراه دکتر رفته بودیم قم. وقتی برای زیارت حرم حضرت معصومه (س) رفتیم، دکتر دید حرم خلوت است. پرسید: مردم کجا هستند. بچه های تشریفات و محافظان گفتند: یا داخل حرم هستند یا بیرون! برگشت به محافظان و بچه های تشریفات گفت: درها را بستید. قرق کردید. کی به شما چنین اجازه ای داده؟! بچه ها شروع کردند به توجیه. هر کدام گناه را گردن دیگری می انداخت. دکتر گفت به زیارت نمی رود. همان جا می ماند تا در ها را باز کنند. در ها که باز شد، مردمی که پشت درها مانده بودند، ریختند داخل صحن. دکتر آن روز در سخنرانی عمویش مسئولین اجرایش را به خاطر این کارشان توبیخ کرد.

۲۱۱

روز اهداء خون، علی رغم اصرار دکتر به اهداء خونش، پزشکان به خاطر فشار کاری زیاد ایشان، دکتر را از این امر منع کرده بودند. اما مسئول مربوطه اصرار داشت که مثل هر سال، دکتر در مراسم اهداء خون که از طرف تلویزیون تصویر برداری هم می شد، شرکت کند. وقتی کارمندان دفتر به او توصیه ی پزشکان را یادآوری کردند، پیشنهاد کرد دکتر برای تشویق و ترغیب مردم به اهداء خون فقط جلوی دوربین های تلویزیونی حاضر شده و به حالت نمادین و نمایشی از ایشان خون گرفته شود. کارمندان دفتر که اخلاق دکتر را می دانستند، به او گفتند خودش با دکتر صحبت کند. او هم پذیرفت و همان حرفهایی که به ما گفته بود، برای دکتر هم تکرار کرد. هنوز حرفهایش تمام نشده بود که دکتر با عصبانیت گفت: شما می دانید از من چه می خواهید؟ من برای مردم نقش بازی کنم؟! جلوی دوربین برای مردم تظاهر به خون دادن کنم!؟

۲۱۲

روزاول تبلیغات انتخاباتی دوره ی نهم ریاست جمهوری در سالن هفتم تیر قرار بود دکتر سخنرانی کند. روی سن صندلی خیلی شیکی گذاشته بودند. تا دکتر آمد داخل، او را به سمت سن راهنمایی کردیم. گفت: ما آمده ایم این ها را به هم بزنیم. رفت نشست پایین. روی سن یک صندلی معمولی گذاشتند. روی آن نشست و سخنرانی کرد.

۲۱۳

دکتر به دعوت دانشجوهای دانشگاه امام صادق(ع) برای افطاری به آنجا دعوت شده بود. با دکتر قبلش رفتیم تا ایشان سری به خوابگاه دانشجویان بزنند. برگشتنی یک دفعه باران شدیدی گرفت. با این که می دانستم دکتر سوار اتومبیل نمی شود، به بچه ها گفتم سریع اتومبیل را آوردند. گفت پس بقیه چی؟! سوار نشد. وارد مسجد که شدیم، دکتر

همانجا دم در نشست. گفتیم این طوری دانشجوها شما را نمی‌بینند. گفت آن بالا هم که برایش میز و صندلی گذاشته ایم نمی‌نشیند. بچه‌ها میز و صندلی را بردند گوشه‌ای از وسط‌های مسجد. به دکتر جایگاه را نشان دادیم. خیلی سریع، طوری که نظم مجلس به هم نخورد، خودش را آن جا رساند.

۲۱۴

می‌خواستیم برای انتخابات، برای دکتر فیلم تبلیغاتی بسازیم. همراه دکتر رفتیم دانشگاه علم و صنعت. در حین فیلم برداری یکی از بچه‌ها گفت: ان شاء... یک ماه دیگر سعدآباد می‌بینمتون دکتر! دکتر با ناراحتی گفت: سعدآباد باید تحویل میراث فرهنگی شود. اگر خدا اراده کرد و خواست، پاستور.

۲۱۵

در زمان شهرداری، یکی از مسئولین فرهنگی شهرداری بدون هماهنگی با شهردار برای روز معلم برنامه‌ای ترتیب داده بود با حضور مهمانان خارجی. پر از اسراف و ریخت و پاش. بعضی از مقامات مملکتی مهم آمده بودند. دکتر موقع رفتن به آن مسئول گفت خودم که چیزی نخوردم. پول شام محافظ‌هایم را از جیبم می‌دهم. همه‌ی این خرج‌ها را باید از جیبت بدهی. شهرداری ریالی بابت این ریخت و پاش‌ها هزینه نمی‌کند.

۲۱۶

مسئول تشریفات دکتر برای یکی از بستگانش تعریف می‌کرد: در سفر حج، بعد از دعای عرفه، به دکتر گفتم یک خواهش از شما دارم. برای من تفکیک سندهای مالی سفرهای خارجی و داخلی سخت است. شما یک اختیاری به من بدهید. تا هر جا تشخیص خودم بود با شناختی

که از خصوصیات اخلاقی و نوع خرج کردن شماست، تنظیم کنم، شما هم تأیید کنید! دکتر جواب داد: یعنی چه که شما مرا می شناسی. خصوصیات مرا می دانی. یعنی می دانی من چه قدر خرج می کنم. بریز و بپاشم چه جوری است؟! چنین درخواستی از من نداشته باش!

۲۱۷

در شروع سفرهای استانی، دکتر می خواست با هواپیمای عمومی سفر کند. چند بار هم همین کار را کرد. و با مردم عادی رفت. در سفرهای خارجی هم همین طور بود. اما به خاطر این که تیم حفاظتی سخت گیری زیادی می کردند، برای رعایت حال مردم مجبور شد با پروازهای اختصاصی این سفرها را برود.

۲۱۸

زمانی که دکتر شهردار بود، یک بار سر ناهار یکی از بچه ها از دکتر پرسید چرا از خانه غذا می آورد و اگر غذای شهرداری شبیه دار است ما هم مصرف نکنیم! دکتر جواب سر بالا داد که نه شما بخورید. آن روز غذای شهرداری قیمة بود. یک دفعه سه تا مهمان دیگر به جمعمان اضافه شدند و نشستند سر سفره. خدمت کار رفت و این بار کوفته آورد. دکتر تا غذا را دید صدایش بلند شد که: چرا دو جور غذا؟! خدمت کار آمد دم گوش من و گفت قیمة تمام شده بود. رفتم از ساختمان دیگر غذا بیاورم. غذای آنها هم کوفته بود. قضیه را به دکتر گفتم. سکوت کرد و دیگر چیزی نگفت.

۲۱۹

به محض این که در ساختمان شهرداری مستقر شد، اتاقش را تحویل گرفت و فضای آنجا را دید، حتی یک دقیقه هم صبر نکرد. از اتاق آمد بیرون و رفت در اتاق مدیرکل نشست. اتاق مدیر کل شد اتاق شهردار،

اتاق ۱۶۰ متری شهردار با آن همه دکوراسیون شیک و گرانبه‌قیمت هم شد موزه‌ی عبرت.

۲۲۰

یکی از مسوولین کشوری آمده بود شهرداری. آقای دکتر، اتاق‌گذاری و بریز و پباش‌های آنرا نشانش داد. جواب آن مسوول مملکتی به آقای شهردار این بود که این تجملات برای نظام ما شأن می‌آورد! دکتر مدت‌ها بعد، در یکی از سخنرانی‌هایش به آن دیدار اشاره کرد: اگر ریخت و پاش و تجمل‌پرستی برای نظام ما شأن می‌آورد، سلطنت هم همین کار را کرد. انقلاب ما برای این بود که ارزش‌ها حاکم شود. این ارزش و شأن نیست که مسوولین در کاخ‌های مجلل بنشینند و برای فقرا و نیازمندان تصمیم بگیرند.

۲۲۱

در سفرهای استانی گاهی برنامه‌ها آن قدر فشرده بود که به خواست رییس‌جمهور غذا را داخل ظرف‌های یک بار مصرف می‌ریختیم و داخل هلی‌کوپتر در حال رفتن از شهری به شهر دیگر به رییس‌جمهور و همراهان می‌دادیم تا در زمان صرفه جویی کنیم.

۲۲۲

اگر بخواهیم ۲۴ ساعت دکتر را تجزیه و تحلیل کنیم، ایشان مدام در حال فعالیت است. از شرکت در جلسات مختلف گرفته تا مطالعه‌ی پایان‌نامه‌ی دانشجویانش یا گزارشات مختلف از موضوعات مختلف اداری تا تحلیل بین‌المللی یا اقتصادی. با این حال هر تألیف تازه‌ای که در این خصوص در بازار نشر می‌آید، یک نسخه‌اش را هم دکتر برای مطالعه روی میز کارش دارد.

۲۲۳

در اوایل ریاست جمهوری دکتر، برای برنامه های کاهش آسیب و درمان معتادین به خواست ایشان، قرار بر این شد که وزارت خانه های بهداشت، رفاه و ستاد مبارزه با مواد مخدر طرحی را آماده کنند. وزرا و رئیس ستاد برای ارائه ی طرحشان خدمت رئیس جمهور رسیدند. آنها توضیح می دادند و دکتر با دقت گوش می کرد. در نهایت دکتر چند سؤال اساسی که در حیطه ی این طرح و تخصصی بود مطرح کرد که هیچ کدام قادر به پاسخ گویی نشدند. بعد دکتر از آنها خواست روی مواردی که مطرح کرده هم کار بکنند، بعد که طرح پخته شد، آن را برای بررسی دوباره نزد او ببرند. برای این منظور بیش از دو-سه هزار ساعت کار کارشناسی شد. وقتی طرح را پیش دکتر بردند، ایشان نزدیک به چهار-پنج ساعت وقت گذاشتند. مطالعه کردند و بعد نظر تکمیلی را دادند. طرح، تازه آماده ی ارائه در ستاد مبارزه بامواد مخدر شده بود!

۲۲۴

مهندس فتاح؛ وزیر نیرو تعریف می کرد: دکتر به عنوان یک فرد اجرایی - عملیاتی کاملاً "بر اوضاع اداره ی کشور مسلط است. ما وزرا حتی اگر بخواهیم، نمی توانیم اطلاعات غلط به ایشان بدهیم. چون دکتر خودش همیشه اطلاعات درست را از طریق بازرسیش در نقاط مختلف کشور دارد ما؛ وزرا همیشه مراقبیم تا در بحث و ارائه ی گزارش به دکتر اشتباه نکنیم. اوایل سال ۱۳۸۸ من در مشهد بودم که دکتر تماس گرفت و از بارندگی های اول سال پرسید. از میزان خسارات و تلفات هم اطلاع دقیق داشت. می خواست بداند وضعیت ذخیره ی آبی سده چه قدر شده؟ هر کدام از سدها را که می گفتم دکتر محل سد و میزان ذخیره ی قبلی آن را می دانست. تا من میزان آب اضافه شده به آن سد را می گفتم، سریع می گفت: این سد ذخیره ی قبلیش... بوده. با این میزان آب اضافه شده، ذخیره اش... شده! مثلاً "تا من می گفتم سد میناب ۷۰ میلیون متر مکعب

شده، دکتر سریع می گفت: حجم قبلی آن ۲۰ میلیون متر مکعب بود. یعنی خدارا شکر ۵۰ میلیون متر مکعب به ذخیره ی آب آنجا اضافه شده.

۲۲۵

قرار بود دکتر برای معاونین وزارتخانه ها در محل مجلس قدیم درباره ی اصلاح بودجه ی کشور صحبت کند. نزدیک به سیصد معاون وزیر در صحن مجلس حضور داشتند. دکتر وقتی شروع به صحبت کرد، اغلب می دانست کدام معاون وزیر کجا نشسته. بیشتر سیصد معاون را به اسم می شناخت و می دانست هر کدام در وزارت خانه هایشان چه معاونتی را عهده دار هستند. چون در بین صحبت هایش خیلی هارا به نام صدا می کرد و راجع به حوزه ی فعالیتیشان عدد و آمار می گفت و آنها هم تأیید می کردند.

۲۲۶

دکتر تقریباً "برای هر موضوعی که مطرح می شود و از ایشان نظرخواهی می کنند، نظر تخصصی می دهد و حرفی برای گفتن دارد. از برنامه های تخصصی وزارتخانه های مختلف گرفته تا ارائه ی ابتکاراتی که در سفرهای استانی اهالی با دکتر مطرح می کنند. در سفر دکتر به استان خراسان جنوبی، یکی از اهالی ابتکار خود را که در مورد آبیاری زمین های کم آب بود به دکتر عرضه کرد. بنده ی خدا سعی کرد با زبانی ساده در مورد طرحش توضیح بدهد، دکتر در مورد آن به طور تخصصی صحبت کرد و از سابقه ی تاریخی چنین ابتکاراتی در گذشته گفت. و گفت در کدام مناطق کشور هم از ابتکار این آقا می شود استفاده کرد. مبتکر که با شگفت زدگی، متوجه احاطه ی علمی دکتر به طرحش شد، با اشتیاق در مورد کارهای دیگری که در همین مورد انجام داده ولی رو نکرده بود، با دکتر صحبت کرد.

۲۲۷

در جلسه هیئت دولت در یکی از سفرهای استانی صحبت در مورد ساخت و ساز مسکن در مرکز استان بود. دکتر خطاب به مسئولین استان گفت: ضریب مقاومت زمین در این منطقه مگر... درصد نیست. مسئولین استان با تعجب حرف دکتر را تأیید کردند. دکتر به مسئولین استان که مدعی بودند نمی شود خانه های چند طبقه ساخت، بعد از بیان یک سری اصطلاحات خاص مهندسی عمران گفت، بارعایت نکات تخصصی که به آن اشاره کرده، در این منطقه، امکان ساخت و سازهای چند طبقه وجود دارد.

۲۲۸

در یکی دیگر از سفرهای استانی، در هیئت دولت گفتند سرمازدگی باعث خشک شدن گیاهان این منطقه شده. دکتر پرسید مسئول هواشناسی استان کیست؟ مسئول هواشناسی بلند شد ایستاد. دکتر از او پرسید: عمق نفوذ سرما چه قدر بوده! مسئول به جای جواب دکتر گفت که ۲۵ روز طول سرمای استان بوده. دکتر دوباره پرسید: عمق نفوذ سرما. یعنی چند سانتی متر تا زیر زمین یخ زده؟ مسئول هواشناسی شروع کرد به زیر و رو کردن کاغدهایش. یک نفر از حضار گفت ۳۵ سانتی متر. دکتر بلافاصله خطاب به مسئولین استان گفت: اگر این طور است، شما درختان زیتون، انجیر و تاک های مو را از دست داده اید. آماری را که مسئولین استان باید ارائه می دادند دکتر به آن ها گفت!

۲۲۹

حافظه ی قوی دکتر با اینکه برای بچه های تشریفات در دسر ساز است، گاهی به نفعشان تمام می شود. رئیس جمهور کومور، مسلمان و شیعه است. در ایران درس خوانده و شاگرد آقای مصباح یزدی بوده. می خواست بیاید ایران. اما چون هواپیمای مناسبی برای آمدن به ایران

در اختیار نداشت، دکتر دستور داد یک هواپیمای فالکون بفرستند تا او را بیاورد. روز بعد روزنامه‌ها عکس او را در حالی که از یک هواپیمای دیگر پیاده می‌شد، انداختند. دکتر مسئول تشریفات صدا کرد عکس را نشان داد و پرسید مگر هواپیمای فالکون نفرستاده بودید؟ این فالکون نیست! مسئول تشریفات توضیح داد که طبق دستور عمل کرده. بعد دنبال یک توضیح برای عکس روزنامه می‌گشت که خود دکتر بعد از کمی مکث گفت: قبل از این که بیاید تهران رفته بود مشهد و با پرواز داخلی آمد تهران. احتمالاً "عکاس روزنامه عکس را در حال پیاده شدن از پرواز داخلی گرفته!

۲۳۰

دکتر الهام، وزیر دادگستری می‌گفت: با این که حقوق رشته‌ی تخصصی دکتر نیست، اما من ایشان را به عنوان یک حقوقدان قبول دارم. چون در جاهایی که بحث قانونی پیش می‌آید، مسأله و اشکالی را مطرح می‌کند که نشان از تسلط به موضوع، آمادگی ذهنی و قدرت تحلیلی بالاست. حتی وقتی من مطلبی را ناقص بیان می‌کنم، ایشان وجوه دیگر آن مسأله‌ی حقوقی را هم بیان می‌کند.

۲۳۱

دکتر الهام تعریف می‌کرد: یک بار خدمت دکتر رسیدم تا مطالب دسته‌بندی شده‌ای را با ایشان مطرح کنم. من هنوز اولین مطلب را برایشان می‌خواندم که دکتر از موردی که در مطلب هشتم نوشته بودم، سؤال کرد. در ابتدا متوجه نشدم. به دکتر که نگاه کردم، دیدم از روی دست من تمام مطالب را خودش خوانده و اصلاً "نیازی نبود من یک به یک آنها را برای ایشان بخوانم و توضیح دهم.

۲۳۲

تأکید دکتر در جلسات هیئت دولت بر این است که صحن دولت نباید محل ابتدایی بحث‌ها باشد. به اعتقاد دکتر هر طرح و برنامه‌ای که در جلسات هیئت دولت مطرح می‌شود، باید از قبل کارشناسی روی آن انجام شده و برای جمع‌بندی و تصویب نهایی در هیئت دولت مطرح شود. گاهی پیش آمده که موضوعی در جلسه‌ی هیئت دولت مطرح می‌شود. هر یک از اعضاء کابینه، نظری می‌دهند. آن وقت دکتر می‌گوید معلوم است که شما هنوز کارشناسی روی آن انجام نداده‌اید. آن را از دور بحث خارج کرده به کمیون مربوطه برمی‌گرداند.

۲۳۳

در سفرهای استانی، قبل از تشکیل جلسه‌ی هیئت دولت، تک به تک وزراتخانه‌ها با حضور معاونت اجرایی رئیس‌جمهور، وزیر مربوطه، استاندار، مسئولین اداره‌ی زیربسط استانی و برخی نماینده‌های استان جلسه‌ی می‌گذارند. روی طرح‌های پیشنهادی کار می‌کنند و پیش‌نویس مصوبات را آماده می‌کنند. علاوه بر آن جلسه‌ی کارگروه‌های تخصصی هم در استان مربوطه تشکیل می‌شود که دکتر مقید است حتماً در کارگروه تخصصی خودش شرکت کند.

در این جلسات علاوه بر مسئولین دولتی، مسئولین استان و نماینده‌ها، از سایر ذی‌نفع‌ها هم دعوت می‌شود. مثلاً در کارگروه صنعت، نمایندگان صنعت آن استان و کسانی که در بخش خصوصی فعالیت دارند هم حضور دارند یا در کارگروه کشاورزی، نماینده‌ی کشاورزان و تعاونی‌های کشاورزی و یا در کارگروه اشتغال نماینده‌ی کارآفرین‌ها هم هستند. حضور آنها کمک می‌کند تصمیمات، تصمیمات کارشناسی شده تری باشد! بعد از طی این مراحل طرح‌های آماده شده تازه در جلسه استانی هیئت دولت مطرح و تصویب می‌شود.

۲۳۴

جلسه راجع به تنظیم بودجه ی سال ۱۳۸۸ بود. یکی از کارشناسان در ابتدای جلسه برنامه ای را مطرح کرد براساس قیمت نفت، بشکه های ۳۵ دلار و یک طرح هم ارائه کرد با قیمت هر بشکه نفت ۴۰ دلار. جلسه که پیش رفت، همین کارشناس موضوعی را در خصوص بودجه مطرح کرد که با فرض اولس نمی خواند. رقمی که در خصوص مسأله ی مورد نظر مطرح شد، آن قدر دقیق بود که هیچ کدام از اعضای جلسه متوجه این موضوع نشدند. چون اعداد و ارقام درشت بود. علاوه بر آن باید در یک لحظه سقف بودجه را در نظر آورده، یک بار با قیمت نفت بشکه ای ۳۵ دلار و یک بار با قیمت نفت بشکه ای ۴۰ دلار محاسبه کرده و در آمد روزانه ی حاصل از هر کدام را در آن واحد ذهنی حساب می کردند. اما دکتر که با دقت این ارقام و اعداد و مسائل مطرح شده را دنبال می کرد، و همه را ذهنی محاسبه می نمود، به آن کارشناس گفت که ارقامی که ایشان می گوید، با هیچ کدام از دو طرح ارائه شده در ابتدای جلسه جور در نمی آید. آن کارشناس در ابتدا حرف دکتر را نپذیرفت. ده دقیقه ای کاغذهایش را بالا و پایین کرد. دوباره محاسبه کرد تا بالاخره متوجه شد حق با دکتر بوده است و ارقام مطرح شده از طرف او اشتباه بوده است!

۲۳۵

منشی دکتر که در یکی از جلسات طرح تحول اقتصادی حضور داشته تعریف می کرد: مسئولین برای جمع و تفریق و ضرب و تقسیم عددهای میلیاردی که به توان (ایکس) رسیده بود، از کاغذ و قلم و ماشین حساب استفاده می کردند اما دکتر زودتر از ماشین حساب، ذهنی حساب می کرد و عدد را به آن ها می گفت.

۲۳۶

قبل از جلسه ی هیئت دولت در بوشهر، دکتر بازدیدی ۱۰ دقیقه ای از پروژه ی احداث بیمارستان در این شهر داشتند. با نگاهی گذرا متوجه شدند آنجا زمین ها را برای مقاوم سازی، شمع کوبی کرده اند. با این کار هزینه ی ساخت و ساز بیمارستان چند برابر شده. دکتر در جلسه ی هیئت دولت از وزیر مسکن علت شمع کوبی ها را سؤال کرد. وزیر مسکن توضیح داد که قرار است ساختمان بیمارستان را چند طبقه بسازند. دکتر با انتقاد از این اقدام وزارت مسکن گفت که چون مقاومت زمین در این منطقه پایین است و در عوض کمبود زمین ندارند، به جای ساخت و ساز عمودی، چند ساختمان دو طبقه بسازند. به این صورت هم هزینه ی تمام شده پایین می آید و هم احتمال ریزش ساختمان در مواقع وقوع زلزله و....

۲۳۷

یکی از ویژگی های مدیریتی دکتر سعی ایشان برای همگرایی وزارتخانه ها و معاونت های مختلف با هم دیگر است. زمانی که طرحی از سوی یک وزیر در جلسه ی هیئت دولت مطرح می شود، دکتر سعی می کند همه ی جوانب این طرح دیده شود، جنبه ای مخفی نماند. و وزارتخانه های مختلف در مورد این موضوع حرفی برای گفتن داشته باشند. دکتر در ابتدای جلسه جنبه های مختلف طرح را برشمرده و اعلام می کند که هر جنبه ای مربوط به کدام وزارتخانه می شود. در طول جلسه هم، اگر وزیری در آن لحظه متوجه نباشد و یا نخواهد به دلایلی در مورد این موضوع حرفی بزند، دکتر خودش به او یاد آوری می کند که آقا این جنبه از این مسأله مربوط به وزارت صنایع، بازرگانی، محیط زیست و... است. این روش کمک می کند که در خصوص هر طرح، تصمیم گرفته شده جامع تر باشد. فضای تعاملی وزارتخانه ها هم با هم دیگر بیشتر شود.

۲۳۸

توجیه و دلیل تراشی یکی از بهانه‌های مدیران برای از زیر کار در رفتن است. اوایل ریاست جمهوری دکتر، پیش می‌آمد که مسئول اداره و سازمانی با ارائه‌ی گزارش به دکتر می‌خواست تعلق و کم‌کاری کارمندان وزیر مجموعه‌اش را توجیه کرده و بدون دلیل از آنها دفاع می‌کرد، آن وقت دکتر با عصبانیت و ناراحتی با این مسئول برخورد می‌کرد. به خصوص که این وظیفه از قبل به این سازمان تفهیم شده و امکانات کافی هم در اختیارش گذاشته شده بود. این رفتار دکتر سبب شده تا مدیران دستگاه‌های دولتی همواره خود را موظف به پاسخگویی دانسته و کم‌کاری نکنند.

۲۳۹

یکی از مواقعی که دکتر با مدیران برخورد می‌کند، زمانی است که اجرای طرحی به خاطر لجاجت و لجبازی مسئولین و دستگاهها با همدیگر به تعویق و تأخیر افتاده. آن هم زمانی که کار کارشناسی دقیق روی آن انجام شده، در دولت تصویب شده و بودجه هم به طرح مورد نظر اختصاص داده شده است! یکی دیگر از مسائلی که برای دکتر قابل قبول نیست، دلیل تراشی زیر دستانش است. به خصوص اگر فردی اشتباه کند و به جای پذیرش اشتباهش مدام برای اشتباهاتش دلیل تراشی کند. کسانی که بدون صداقت با ایشان کار می‌کنند، مدت عمر کاریشان کوتاه خواهد بود.

۲۴۰

برای بازدید از یکی از پروژه‌هایی که چند ماه بود کارش شروع شده بود رفته بود. دید درصد بالایی از کار انجام نشده مانده. همانجا با شهردار منطقه تماس گرفت. گفت: همین حالا می‌آیی اینجا، سر پروژه. کارگرهای شهرداری را می‌آوری. خودت هم می‌ایستی بالای

سرکار. تا تمام نشده به شهرداری بر نمی‌گردد.

۲۴۱

دکتر به هیچ وجه اهل تعارفات و بده بستان‌های سیاسی نیست. با کسی هم رودر بایستی ندارد. حتی با وزرایی که خودش آنها را تعیین و به مجلس معرفی کرده است. بعضی از وزیران دولت نهم، علی‌رغم تعهدی که در ابتدای پذیرش مسئولیت داده و میثاق نامه‌ای که امضاء کرده بودند، در انجام وظایفشان تعلل می‌کردند. دکتر در ابتدای امر با این وزیران جلسه‌ی خصوصی می‌گذاشت. از آنها توضیح می‌خواهد و وظایفشان را به آنها یاد آور می‌شد. یک زمانی را هم با همدیگر مشخص می‌کردند که وزیر مربوطه در طول این مدت تا زمان تعیین شده به تعهداتش عمل کند. اما وقتی مدت تعیین شده به اتمام می‌رسید و باز تغییری در عملکرد وزیر دیده نمی‌شد، دکتر باز با او جلسه‌ی خصوصی گذاشته، توضیح خواسته و وظایفش را یاد آوری می‌کرد و باز زمان مشخصی برای اصلاح عملکرد وزیر تعیین می‌شد. این فرصت دادن‌ها تا شش ماه طول می‌کشید. اما وقتی دکتر به این اطمینان می‌رسید که وزیر مربوطه قادر به اداره‌ی صحیح وزارتخانه‌ی مربوطه نیست، و حجت برایش تمام می‌شد، به ناچار عذر او را می‌خواست.

۲۴۲

یکی از اقدامات دکتر در اولین سال ریاست جمهوری حذف برنامه‌ی تغییر ساعت بود. دکتر این تصمیم را با کارشناسی‌ها و مطالعات متعددی که انجام شد، اعمال کرد. اما دو سال بعد در سال ۱۳۸۶ نمایندگان آن را به صورت یک قانون در آورده و تصویب کردند که ساعت در اول فروردین یک ساعت به جلو و اول مهرماه هر سال یک ساعت به عقب کشیده شود. اطرافیان دکتر به او گفتند این قانون را به ادارات دولتی ابلاغ نکند و عملاً آن را بلا اجرا بگذارد. اما دکتر نپذیرفت. چون معتقد

بود حالا که به صورت یک قانون تصویب شده و شورای نگهبان هم آن را تأیید کرده، ما موظف به اجرای آن هستیم ولو این که بدانیم کار نمایندگان صحیح نبوده. تا زمانی هم که خود مجلس آن را تغییر نداده ما حق نداریم تغییرش بدهیم.

۲۴۳

دکتر نسبت به تمام قوانینی که با آنها سر و کار دارد، مطالعات جامع و گسترده‌ای دارد. به این ترتیب به آن احاطه‌ی کامل پیدا می‌کند. وقتی با متخصصان بحث می‌کند، مثل یک کارشناس خبره‌ی به جنبه‌های مختلف موضوع مورد بحث اشاره می‌کند. مثلاً "در خصوص هدفمند کردن یارانه‌ها، مبانی حقوقی آن را در قوانین مختلف؛ چه در قانون توسعه‌ی چهارم، چه در قانون تشکیل وزارت رفاه، قانون ساختار رفاه و تأمین اجتماعی، چه قانون حمل و نقل که مصوبه‌ی مجلس هفتم بود، همه‌ی این مبانی را احصا کرده بود و وقتی در مورد هدفمند کردن یارانه‌ها بحث کارشناسی می‌شد، دکتر ظرفیت قانونی آن را گوشزد می‌کرد

۲۴۴

سازمان مدیریت و برنامه‌ریزی، یکی از معاونت‌های ریاست جمهوری وزیر نظر قوه‌ی مجریه بود. اما در عمل مدیریت حقیقی کشور در بخش اجرا محسوب می‌شد. حتی شکل دهنده‌ی خط مشی مجالس قانون‌گذاری بوده و حکومت دست کارشناسان این سازمان بود. هر برنامه‌ای که در دولت تصویب می‌شد، باید به تأیید کارشناسان این سازمان می‌رسید. وزرا باید، نزد کارشناس مربوطه می‌رفتند. از او خواهش می‌کردند که برای پروژه‌هایشان بودجه تخصیص دهند یا در برنامه‌ریزی‌های سال آینده لحاظ کنند. وزرای دولت با این که اختیاراتشان را از رئیس‌جمهور و با رأی نمایندگان مجلس گرفته بودند، از خود اختیاراتی نداشتند. حتی دستور صریح رئیس‌جمهور هم

بدون تأیید این سازمان فاقد اعتبار مالی و اجرایی لازم بود.

۲۴۵

چند سال پیش قرار بود در کرمان موزه ی جنگ ساخته شود. فرمانده سپاه کرمان نامه ای به رئیس جمهور وقت نوشت و از ایشان درخواست تخصیص بودجه برای راه اندازی موزه را کرد. ایشان هم اعتبار قابل توجهی به این امر اختصاص داد. اما فرمانده سپاه کرمان هر چه دوندگی کرد تا دستور رئیس جمهور اجرا شود، سازمان برنامه ریزی آن را تصویب نکرد!

۲۴۶

وقتی استاندار اردبیل بود، نامه ای نوشت به رئیس جمهور وقت، آقای هاشمی و یک سری ایراد و اشکال های سازمان مدیریت را برای ایشان به صورت مکتوب شرح داد. در ملاقات حضوری هم که با آقای هاشمی داشت، این موارد را مطرح کرده بود. آقای هاشمی که از قدرت سازمان بااطلاع بود، به دکتر گفته بود: گزارشت را در مورد این سازمان بدون عنوان نویسنده ی گزارش بنویس. اگر بفهمند کار تو بوده، اذیت می کنند. این را هم گفته بود که فعلاً "اصلاح این سازمان به مصلحت نظام نیست. آقای هاشمی حرف های دکتر را رد نکرده بود. اما گفته بود فعلاً" کاری در جهت بهبود این سازمان نمی شود انجام داد. چندین سال بعد وقتی که دکتر خودش به ریاست جمهوری رسید، یکی از کارهای زیر بناییش را اصلاح ساختار مدیریت کشور قرار داد.

۲۴۷

یکی از دغدغه های دکتر حتی تا قبل از ریاست جمهوری، هدفمند کردن یارانه ها بود. سال ۱۳۸۶ بررسی کرده بود که براساس قیمت نفت در آن سال، یارانه ای که دولت، برای مصرف بنزین، گاز و گازوئیل با احتساب

قیمت تمام شده و یارانه به آن می داد، ۱۰۰ هزار میلیارد تومان می شد. در حالی که بودجه عمرانی کشور در همان سال ۲۷ هزار میلیارد تومان بود. یعنی بیش از سه برابر بودجه ی عمرانی کشور در ایران انرژی مصرف می شد. که در دراز مدت ضربه ی سنگینی به اقتصاد کشور وارد می آورد. این اتلاف درآمد ملی، همین طور هدفمند کردن یارانه ها... از مسائلی بود که از ابتدا مورد توجه دکتر گرفته بود. طرح تحول و اصلاح ساختار اقتصادی کشور به ابتکار دکتر با هدف هدفمند کردن یارانه ها، اصلاح ساختار بانک ها، مالیات گمرک، حفظ ارزش پول ملی و بالا بردن سطح کارایی مطرح شد. در ابتدا موضوع به صورت یک دستور در جلسه ی راهبردی ریاست جمهوری که به صورت مستمر با حضور خیرگان اقتصادی، وزیر دارایی و خود رئیس جمهور برگزار می شد، از طرف دکتر مطرح شد. دکتر، گروهی توانمند، خبره و قوی از کارشناسان را برای بررسی تمام جوانب کار و نهایی کردن طرح مأمور انجام این کار کرد. با اعلام رسمی آن به مردم در سخنرانی ۲۲ بهمن سال ۱۳۸۶ عملیات اجرای طرح شروع شد. طرح طوری بود که راه را برای تمام کسانی که صاحب نظر بودند، باز گذاشته بود. و شاید تا به حال در کشور طرحی با این وسعت و عمق کارشناسی انجام نشده بود. دکتر جلساتی با اقتصاددانان، صنعت گران، تولید کنندگان، منتقدان، کارشناسان سازمان های مختلف، نمایندگان مجلس و... برگزار کرد. آنها را توجیه کرد و نظراتشان را شنید. زمینه ی کار هم فراهم شد؛ آمارگیری از خانوارها در کل کشور و دهک ها و سیستم اجرا هم مشخص شد و کافی است مصوبه از مجلس در بیاید که کار راه بیافتد!

۲۴۸

دکتر اگر به نکته ای برسد که آنرا صحیح تشخیص دهد تنها مسأله ای را که مد نظر قرار نمی دهد، مصلحت و آبروی شخصی خودش است. بعضی از دوستان و افراد خیرخواه به دکتر گفتند طرح تحول اقتصادی

مصادف با دوران انتخابات است. این طرح در شروع کار یک افزایش قیمت را به دنبال خواهد داشت. و ممکن است در انتخابات مؤثر بیافتد. مصلحت نیست. دکتر هم جواب می داد: چه مصلحتی بالاتر از رشد و پیشرفت کشور. اگر قرار است کسی در این قضیه فدا شود، من حاضرم برای منافع کشور آن یک نفر باشم. می ارزد یک دولت فدای اجرای این طرح شود. اگر یک روز هم به پایان دولت مانده باشد و لازم باشد این طرح به مرحله ی اجرا در بیاید، ما باید آن را اجرا کنیم.

۲۴۹

یکی دیگر از اتفاقات بزرگ و ارزشمندی که دکتر مجری آن بوده، تشکیل معاونت علمی و فناوری در نهاد ریاست جمهوری و بودجه ای که در اختیار این معاونت قرار داده و همچنین دو برابر کردن بودجه ی پژوهش است. با این اقدام، بنیاد نخبگان با معاونت علمی و فن آوری ارتباط تنگاتنگ پیدا کرده و آثار مثبت آن ثبت اختراعات در یک سال، معادل سی سال گذشته بوده است.

۲۵۰

در جمهوری اسلامی، رئیس جمهور در ابتدای مسئولیتش، باید فهرست تمام اموال و داراییهایش را به رئیس قوه ی قضائیه اعلام کند. دکتر احمدی نژاد هم از این قاعده مستثنی نبود؛ خانه ای قدیمی در بن بست میدان هفتاد و دوم نارمک تهران، اتومبیل پژو ۵۰۴ مدل ۱۹۷۳ نکته ی جالب این بود که در ابتدای پذیرفتن مسئولیت شهرداری تهران هم دارایی های او همین اندازه بود. جالب تر این که هنوز هم بعد از گذشت چهار سال فهرست اموال و دارایی های دکتر همان است: خانه ای قدیمی در بن بست ۷۲ میدان نارمک...